

هو العليم

جایگاه عقل و عشق در مکتب عرفان

سلوک خانواده - طهران - جلسه ۳۰

بیانات

حضرت آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

روایتی است از رسول خدا که این روایت از ائمه
علیهم السلام به ما رسیده است که حضرت فرمودند:

**و ما خلق الله العقل قال له اقبل فاقبل و قال له
أدبر و فأدبر قال بك اعاقب و بك اثيب.**

اگر بگوییم که تمام معارف اسلام و سیر و سلوک
و عرفان در این روایت نهفته است سخن به گزاف
نگفتیم.

وقتی که خداوند عقل را خلق فرمود به عقل
خطاب کرد که پیش بیا. به سمت من بیا و عقل به
سمت خدا و به سمت آن تحصیل رضای پروردگار
پیش آمد. بعد خداوند خطاب به عقل کرد که باز گرد
و عقل بازگشت و امثال امر خدا را کرد و به جایگاه
خود برگشت. در این هنگام خداوند به عقل خطاب
کرد که: به واسطه تو من عقاب می کنم افراد را و به
واسطه تو من به آنها اجر و پاداش می دهم، این
مسئله، مسئله ای است که همان طوری که عرض شد

تمام مطالب و تمام مبانی شریعت و مبانی سلوک و مبانی عرفان بر این اساس پایه ریزی شده و بر این روایت می‌توانیم همه این مبانی را ما در نظر بگیریم و مطرح کنیم.

اساس شریعت بر اساس عقل است و شریعتی که در آن عقل راه ندارد آن شریعت، جنون و حماقت و سفاهت است. نظام عالم بر اساس عقل و تدبیر بر میزان اکمل و احسن است. این مسئله را از نظام عالم جدا کنیم آن نظام، نظام جنگل و نظام جنون و نظام توحش خواهد شد. آن قدر که ما در روایات و در مبانی شریعت و کلمات بزرگان، اخبار و همین طور مطالبی از اولیاء خدا نسبت به تکامل عقلی ما شنیدیم راجع به هیچ مطلبی این قدر تأکید نیامده.

تصوّر ما بر این است که در مسیر الی‌الله و راه سیر و سلوک آن چه که معیار است عبارت است از پرداختن به اذکار، قیام به عبادات و اورادی که در این زمینه مطرح شده، مسائلی که در این جا گفته شده. اطاعت از یک شخصی به عنوان فردی که خصوصیتی دارد، شاخصه‌هایی دارد و از نقطه نظر

ظهور و بروز تفاوت‌هایی ممکن است با سایر افراد داشته باشد بر این اساس ملاک سیر و سلوک و عرفان پایه‌گذاری می‌شود. این طور تصوّر می‌شود، این طور خیال می‌شود که در عرفان باید یک فردی باشد که به عنوان مطاع باشد و فرد دیگری باشد که مطیع باشد، مرادی باشد و مریدی باشد و برنامه‌ای باشد و دیگر مطلبی پشت این قضیه لازم نیست باشد. مسئله‌ای لازم نیست باشد. ولی آن چه که در وهله اول و ابتداءً انسان این مطلب را ادراک می‌کند و از کلمات بزرگان چه صراحتاً و چه غیر بالصراحة این مطالب استفاده می‌شود و چه تجربه‌های عینی و شهود انسان این مسئله را اثبات می‌کند این است که مسئله راه خدا و سیر إلى الله فقط به پرداختن به امور ظاهر و اعمال و رفتار و اذکار نیست بلکه اینها جزئی است از مطلب و جزئی است از آن روش و منش انسانی. شکی نیست که راه خدا عبارت است از حرکت از عالم تخیلات و عالم توهمات به عالم کلیت. خیلی در این مطالبی که عرض می‌کنم رفقا و دوستان دقت کنند زیرا به نظر می‌رسد که با توجه به مطالبی که بنده می‌شنوم و مسائلی که مطرح می‌شود

با وجود تأکیدی که در این مدّت سالیان متمادی نسبت به فهم و ادراک واقعی مبانی سیر و مبانی سلوک تأکید شده ولی با توجّه به تغییر و تحولات و بعضی از مطالب، آن چنان که باید و شاید این مطالب شاید کمتر مورد دقتّ قرار بگیرد. لذا به نظر دیدم گرچه مطلب دیگری در نظرم بود که آن را در امروز خدمت دوستان مطرح کنم بر اساس همان مطالب قبل که در جلسه قبل صحبت شد ولی به نظر رسید که اگر راجع به این مسئله یک مقداری توضیح داده بشود شاید مناسب باشد.

در تمام مدّتی که بنده با مرحوم پدرم رضوان الله علیه چه در زمانی که ایشان در تهران بودند یا همین طور بعد که به مشهد هجرت کردند و در عتبه مقدّسه حضرت ثامن الائمه متوطن شدند آن چه که از همه بیشتر من احساس می کردم که مسئله مورد نظر ایشان است رشد و تکامل عقلی است نه اینکه پرداختن به امور عادی و ظاهری، نماز شب، بیداری، ذکر و سایر مسائل، آنها همه به جای خودش محفوظ و لکن این مسئله خیلی مهم و قابل دقتّ بود که می دیدیم ایشان

تمام مسائل و مطالب را بر این اساس پی‌ریزی می‌کردند. من در آن زمان سابق، زمان شاه سنم حدود هجده نوزده سال بیست سال در یک همچنین سنینی بودیم. یک قضیه‌ای اتفاق افتاده بود و ما می‌خواستیم از آن قضیه و مسائل سردر بیاوریم و چه کنیم و اینها و یک مقداری هم جلو رفتیم و به بعضی از مطالب رسیدیم و بعضی از مطالب را درک کردیم. ایشان یک مرتبه (نمی‌توانیم بگوییم مطلع نبودند) ولی بر حسب ظاهر جریانی پیش آمد که متوجه شدند و مرا از ادامه این مسیر نهی کردند و من پذیرفتم و گفتم که بسیار خوب ما دیگر ادامه نمی‌دهیم بعد وقتی که از اتاق من رفتم بیرون من را صدا کردند گفتند بیا فلانی کارت دارم. وقتی نشستم گفتند چرا وقتی که من گفتم که این کار صلاح نیست شما پذیرفتی؟ آیا این پذیرفتنت بخاطر این بود که من پدرت هستم و حالا فرد بزرگی هستم و خلاصه از یک موقعیت برتری دارم نسبت به این قضیه با تو صحبت می‌کنم از این جهت یا واقعاً به خود مطلب رسیدی و این مسئله را پذیرفتی؟! گفتم: نه من چون دیدم پدر من هستید و صلاح من را می‌خواهید و

نسبت به من محبت دارید و صادق هستید در این
ابراز محبت از این نقطه نظر دیگر مطلب برای من
تمام بود. چه به آن برسیم یا نه. ایشان فرمودند:
خوب این مطلبی که می‌گویی درست این ولی این
همه مسئله نیست من می‌خواهم جوری شما این
مطلب را بدانی که اگر من باشم یا نباشم نظیر یک
همچنین قضیه‌ای اتفاق افتاد شما بدانی چه کنی آن
منظور من است.

ببینید مرام اولیاءخدا این نبوده که یک چوبی
دستشان بگیرند و بالای سر افراد نگه دارند و افراد با
این مسئله و با این کیفیت بخواهند راه خدا را بروند
این راه خدا رفتنی نیست این راه، راه کتک است. این
راه، راه چوب است. این راه، راه عقاب است. این
راه، راه عتاب است بر فرض هم کسی به یک
همچنین راهی حرکت بکند بر اساس ترس دارد این
راه، را می‌رود. ترس از اینکه مورد غضب یک
شخص بزرگی قرار بگیرد. ترس از این که مورد
خطاب و عتاب شخص بزرگی قرار بگیرد. ترس از
اینکه مورد غضب پروردگار قرار بگیرد به واسطه آن

غضبی که برای آن فرد بزرگ اتفاق افتاده یا نه. نه اینها هیچ کدام ملاک نیست باید این را در نظر گرفت که در این مسیر یک جریان وجود دارد و یک پرونده در این جا قرار دارد و یک چارچوب در اینجا قرار دار. رضای راه خدا، همان رضای خدا است. رضای امام علیه السّلام همان رضای پیغمبر است و رضای پیغمبر همان رضای خدا است و در این جا تفاوتی ندارد و در مقابل سخط و غضب آنها هم همین طور است.

وقتی که آن دو نفر آمدند و از امیرالمومنین اجازه گرفتند که بیایند به عیادت حضرت زهرا سلام الله علیها حضرت چه فرمودند؟ حضرت فرمودند من با آنها ملاقات نمی کنم. ملاقات نمی کنم. امیرالمومنین آمدند فرمودند به آنها که فاطمه می گوید من ملاقات نمی کنم. این جا منزل، منزل من است و ملاقات نمی کنم یک چیز طبیعی است. اصرار کردند و گفتند که حال شما واسطه شو حضرت فرمودند: **البیت بیتک و أنا أمتک**. منزل منزل تو است و خودت اختیار منزل را داری! خیلی عجیب است این داستان حضرت زهرا سلام الله علیها

خیلی عجیب است. خیلی واقعاً این کارهایی که می‌کردند انسان را به تحیر و امی دارد. یک وقت من در این مسئله فکر می‌کردم، در این نقطه فکر می‌کردم که می‌گویند قرآن دارای مراتبی است و مراتبی دارد خوب یک مرتبه قرآن، مرتبه‌ای است که همه می‌خوانند آیات قرآن را ترجمه می‌کنند و آن استفاده‌ای که باید بکنند می‌کنند از قرآن و از آن مطالب و مفاهیمی که برای انسان خوب حاصل می‌شود. یک وقتی نه یک شخصی از این مرتبه الفاظ و این‌ها بالاتر می‌رود و یک مطالب دیگری به نظرش می‌رسد و مسائلی به نظرش می‌رسد که طبعاً آن مطالبی که مربوط به عوام و آن فهم عوام است دیگر برای او کافی و مکفی نیست و همین طور این قرآن به مراتب بالاتری دسترسی پیدا می‌کند تا جایی که خوب اولیای خدا و عرفای بالله از این آیات مسائلی می‌فهمند یک وقتی ما خدمت مرحوم آقای حدّاد بودیم رضوان الله علیه، این داستان حضرت خضر و موسی را ایشان از آیات قرآن برای ما تفسیر می‌کردند. همین داستان حضرت خضری که خوب

همه در تفاسیر دیدید که چطور معنا می کنند، چطور تفسیر می کنند. حضرت به حسب ظاهر خوب حضرت خضر دارای یک مطالبی بود، یک مسائلی بود که حضرت موسی به آن مطالب نرسیده بود و طبعاً اعتراض کرد و آن اعتراض باعث شد که بین حضرت موسی و بین حضرت خضر فاصله بیافتد و دیگر حضرت موسی نتواند از حضرت خضر استفاده کند همین مطالبی که طبعاً مطرح می شود ولی وقتی که آن شب این مرد بزرگ و این فردی که به حقایق این مسئله دسترسی پیدا کرده نه به مطالبی که در کتب و اینها نوشته، یعنی خود آن حقیقتی که براساس آن حقیقت و واقعیت، خوب این آیات قرآن نوشته می شود و این آیات قرآن نازل شده بر قلب رسول الله، به آن حقیقت دسترسی پیدا کرده.

وقتی که آن شب ایشان این مطالب را می فرمودند من با خودم، آن موقع سنم حدود هفده سال بود هفده سالم نشده بود ولی الآن تصور می کنم که مطالبی که آن موقع ادراک می کردم خیلی هم از مسئله دور نبوده و واقع. من آن شب این مسئله برای من پیش آمد: اگر فردی به این مرتبه از شهود و عرفان نرسیده باشد

تا روز قیامت اگر درس بخواند نمی تواند این مطلب را بگوید. یعنی اگر تا روز قیامت، الآن ما چقدر درس می خوانیم؟ الآن درسهای کلاسیک ما فرض کنید که پانزده سال، بیست سال است دیگر. شاید خیلی دیگر نسبت به بقیه تلاش کند بیست سال درست می خواند و بقیه عمرش را به تحقیقات می گذارند حدود بیست سال تقریباً درست شد؟! خوب الآن سنی از ما گذشته است دیگر، فرض کنید که یک شخصی هفتاد هشتاد سال هم عمر می کند و به مطالب می رسد و تا حدودی بعضی از مسائل برای او روشن می شود مطالبی را که آن شب این مرد بزرگ راجع به همین قضیه که یک مقداری اش را ا لبته من یک پردهای را برداشتم در جلد دوّم اسرار ملکوت دوستان و رفقا بروند آن جا توجه کنند خیال می کنم در جلد دوّم یا اگر اشتباه نکنم در یک مقداری اش را تقریباً حدود بیست و یا بیست و پنج درصدی را در آن جا نقل کردم برای خیلی از افراد خوب با این که ما وقتی که در آن مجامطرح کردیم این مسئله را به صورت فنی مطرح کردیم و به

صورت علمی و کلاسیک این مسئله را مطرح کردیم، هنوز که هنوز است برای خیلی از افراد همین بیست یا بیست و پنج درصد قابل قبول و قابل تحمل نیست! درست؟! آن وقت چطور می‌شود یک فردی، یک فردی فرض کنید که سالیان سال درست بخواند و حالا ده سال، بیست سال، صد سال، هزار سال عمر نوح بکند بالاخره انکشاف این مسائل یک استعداد خاص، و یک سعه فعلی وجودی می‌خواهد تا این که انسان بتواند به این مسائل برسد. برای یک طفلی که در کلاس اول هست شما اگر تمام کتابهای دنیا را هم بیاورید فقط در همان حدی که می‌فهمد می‌تواند از این کتابها استفاده کند دیگر نه بیشتر. دیگر نمی‌تواند اصلاً، چون اصلاً سعه وجودی بیش از این اجازه نمی‌دهد که به این مسائل بخواند برسد. برای افرادی که اینها از نقطه نظر سعه وجودی در حدی هستند که ادراک مسائل بالاتر از آن حد وجودی برای آنها ممتنع است اگر عمر نوح را بخواندن و درس و مطالعه بگذرانند نمی‌توانند به اندازه بال مگسی به آن مرتبه‌ای که اولیاء و عرفای الهی دسترسی پیدا کردند به آن مسائل بخوانند

برسند. اصلاً امکان ندارد.

خوب حالا صحبت در این است که اگر قرار باشد که قرآن آن طوری که مسئله مطرح می‌شود فقط برای افراد عوام باشد و از آیات همین استفاده بشود که افراد عادی و عوام همین مقدار می‌فهمند یک همچنین شخص بزرگ و عارفی دیگر از قرآن چه استفاده‌ای بکند؟ چه به دردش دیگر می‌خورد؟ قرآن می‌شود رزونامه، روزنامه چیست؟ همین دیگر یک صفحه حوادث دارد. فلان جا اتفاق افتاد. فلان جا تصادف شد. فلان جا فرض کنید که جنگ شد فلان جا فرض کنید که زلزله شد. فلان جا این مرد این زنده شد همین مسائل. خوب یکدفعه مسائل را انسان می‌خواند دوباره خواندن ندارد می‌خواند می‌گذارد کنار. ولی قرآن این طور نیست که انسان یک مرتبه بخواند و کنار بگذارد هر روزی که بخواند، هر مرتبه‌ای که بخواند برای او یک حالت دیگر و یک معنا و یک مرتبه و یک مفهوم دیگری را برای خودش آشکار می‌کند. درست شد؟! همین مرتبه از معرفت قرآن که برای اولیاء الهی به چه

شکلی است و همین مرتبه برای رسول خدا که قرآن بر آن حضرت نازل شده است به نحوی است که وقتی رسول خدا این قرآن را می‌شنود و قاری برای آن حضرت می‌خواند، حضرت متحوّل می‌شود، متغیر می‌شوند، منقلب می‌شوند و اشک از چشمان آن حضرت می‌آید. آن مطالبی را که رسول خدا از این قرآن متوجّه می‌شود آیا همان مطالبی است که ما می‌فهمیم؟! همان مطالبی است که ما ادراک می‌کنیم؟ خوب آن مطلب که ما ادراک می‌کنیم که خوب برای رسول خدا گریه آمدن ندارد برای آن حضرت این انقلاب و این تحوّل ندارد. همین مسائلی است که ما این مطالب را درک می‌کنیم و این مسائل را ما متوجّه می‌شویم. درست شد؟! حالا صحبت در این است که این مرام و این روشی که در نظام خلقت قرار دارد و این مرام و نظام بر اساس یک تدبیر، این مسئله نهادینه شده در نظام تکوین، این نظام دیگر نمی‌تواند نظامی باشد که از آن جنبه عقلانیت کنار باشد. از آن مسئله عقلانیت نمی‌تواند این نظام عالم تکوین به دور باشد و از آن جنبه آن اداره کل و اداره تمام شئون انسان از نظر تربیت و از نظر تزکیه و از نظر

رشد نمی‌تواند این نظام لنگ بزند و جاییش بلند نگردد.
در این جا بگویند که شما می‌توانی جلو بیایی و وقتی
که به این جا رسیدی دیگر حق جلو رفتن نداری. تا
این جا می‌توانی فکر کنی و وقتی فکرت به اینجا
رسید دیگر حق فکر کردن نداری. این حق فکر
کردن نداری را که تعیین کرده است؟ چه کسی یک
همچنین قانونی گذاشته است که من بیش از این
نمی‌توانم فکر کنم! بیش از این نمی‌توانم رشد کنم!
بیش از این نمی‌توانم بفهمم! چه کسی یک همچنین
قانونی قرار داده که من بیش از این نمی‌توانم خودم
را به تکامل برسانم؟ چه کسی یک همچنین حکمی را
وضع کرده و تدوین کرده که من از این استعدادها
وجودی خودم که خدای متعال در من قرار داده من
نمی‌توانم از آنها بهره ببرم؟! شخصی اگر نمی‌خواهد
آن چه را که خدا به او داده است مورد استفاده و بهره
برداری قرار بدهد به بقیه افراد چه ربطی دارد؟ بقیه
افراد مگر در این دنیا نصیبی از تکامل نبرده‌اند و آیا
رسیدن به تکامل افراد مگر بر عهده افراد خاصی قرار
داده شده است؟! این قانون از کجا آمده است؟ از

کجا قانون آمده است که تکامل شما به دست بنده است. بخواهم شما را به کمال می‌رسانم نخواهم نمی‌رسانم. هر شخصی در نظام خلقت همین که به دنیا آمد یک سهمیه و یک نصیبی از حقوق خدادادی به او برای رسیدن به تکامل خود بهره دارد و در این مسئله فرقی بین مسلمان و غیرمسلمان نیست.

هر شخصی که پا به این عرصه وجود می‌گذارد از نقطه نظر قانون خلقت و از نقطه نظر نظام احسن خلقت برای او پرونده‌ای باز می‌شود تا کی این پرونده بسته شود! صفحه اوّل. صفحه دوّم، همین طور یک به یک در این پرونده صفحه‌هایی وجود دارد که باید یک به یک صفحه‌ها را بخواند و مطالعه کند و به او عمل کند تا به صفحه بعد برسد. می‌خواهد مسلمان باشد. می‌خواهد یهودی باشد. می‌خواهد نصرانی باشد هر شخص دیگری که می‌خواهد باشد همین که به او انسان گفته بشود از نقطه نظر حقوق الهی دارای حق است. دارای حساب است. دارای ربط است بین او و بین پروردگار ربط وجود دارد و بر اساس همان ربط است که روزگار خود را طی می‌کند حالا یا به

شقاوت طی می‌کند یا به سعادت طی می‌کند ولی کسی نمی‌تواند این حقوق را از هر فردی بگیرد. این لازمه آمدن در این دنیا و باز شدن حسابی است برای او که آمدن در این دنیا نه ارتباطی به من و امثال من دارد. و نه رفتن او از این دنیا ارتباطی به من و امثال من دارد هر شخصی برای خودش حساب و کتاب خاص به خودش را دارد و باید ما نسبت به این مسئله همه توجه داشته باشیم که هر روزی که بر ما می‌گذرد و برای هر لحظه‌ای که بر ما می‌گذرد صفحه خاص خود را ما داریم و باید به آن صفحه پردازیم. این می‌شود نظام، نظام احسن خلقت. یعنی بر اساس این نظام است که ما دیگر هر کاری نمی‌توانیم انجام بدهیم. اختیار برای انجام دادن هر کاری را نداریم. باید به خود برسیم و باید به آن چه بر عهده ما قرار داده شده است برسیم. این مسئله مسئله بسیار، بسیار مسئله حیاتی است. که نظام احسن خلقت بر اساس تعقل است یعنی عقل انسان در هر محدوده‌ای که حکم می‌کند و بر یک مسئله حکم عقلانی می‌کند در آن محدوده، نظام عالم به او حق داده، اختیار داده، به

او کاغذ امضا شده داده که تو می‌توانی در این مسیر اقدام کنی. تو می‌توانی این جا بروی. تو می‌توانی آن جا بروی. در آن جایی که عقل او و در آن جایی که ضمیر او و در آن جایی که فطرت او این حق را به او می‌دهد که از مسائل و جریاناتی که در این دنیا هست او هم بهره‌مند و متمتع باشد. درست شد؟ بر این اساس شریعت قرار گرفته. شریعت پیامبران الهی و شریعتی که از ناحیه پروردگار بر نفس پیامبران الهی آن شریعت آمده است، شریعتی است که جنبه عقلانی ما را به تکامل می‌رساند نه جنبه تخیل و احساس و توهم ما را.

در شرایع الهی عقل انسان باید رشد کند نه توهمات و تخیلات و احساسات. در سایر مکاتب توهمات رشد می‌کند. ظاهر سازیها رشد می‌کند. قیافه‌ها. یک وقتی کی بود من داشتم یک جریانی را می‌دیدم از یک جریان درویشی و صوفی‌گری و اینها در یک جایی بود به اصطلاح شخصی بود و نشسته بود و کلاهی سرش بود خیلی کلاه عجیبی بود. خلاصه خود همان کلاه هم، همه قیافه او همان کلاهی بود که کلاهی را بر می‌داشتند با افرادی که تو

خیابان خیار و چغندر می فروختند فرقی نداشت. ولی
وقتی کلاه می گذاشتند آدم دو متر آن طرفتر می پرید.
خلاصه این بنده خدا کلاهی سرش بود و افراد هم
می آمدند و آدم وقتی که نگاه می کرد به جلسه و اینها،
برای من فیلمش را آورده بودند من داشتم تماشا
می کردم تمام مسائل دیدم همه دکور است. تمام
مسائل همه ظاهر سازی است. نمی دانم افراد باید
بیایند. بعضی ها آن جا بنشینند، بعضی ها باید آن جا
بنشینند بعضی ها جلو نباید بنشینند، یک حریمی باید
حفظ شود. بین این شخص و بین اینهایی که در آن
جا هستند. آنهایی که می آیند جلو می نشینند باید
یک حالت خاص داشته باشند. لباس مخصوصی
پوشیده بودند. جبه و اینها می گویند و کسی که
می خواهد بیاید رد بشود از وسط این نباید رد بشود.
باید برود فرض کنید که دور بزند از وسط و اینها رد
بشود. نمی فهمیدیم این کارها چی است و این
بساط چیست؟ این کلاهی که سر این بنده خدا بود
اگر سر من بود دو دقیقه بود سر ما هزار جور مرض
و غرض پیدا می کرد. هزار جور مرض و غرض،

غرض از آن غرض بدتر از مرض است، پیدا می‌کرد.
من می‌گفتم او چرا خسته نمی‌شود با همچنین
وضعیتی دارد، کلاه دارد. تا اینکه دیگر خود بیچاره
خسته شد و کلاه را گذاشت زمین یک مقداری
استراحت کند بالاخره دکور هم یک حدی دارد این
همین که نشسته بود بعد یک فردی آمد یک چند
دقیقه نگذشته بود که یکدفعه فردی آمد که از اهل
علم بود. آن هم اهل علم بود این تا دید او آمده (از
دور که نگاه می‌کرد) یکدفعه کلاه را برداشت روی
سرش گذاشت که با کلاه ایشان او را ملاقات کند!!
کند این چه بازی است؟! این مکتب، مکتب زدودن
عقل است. مکتب، مکتب از بین بردن عقلانیت
است، عقل داری خوب داری.

الآن فرض کنید من عمامه را برمی‌دارم می‌گذارم
این جا، بقیه صحبت‌م را بدون عمامه با شما انجام
می‌دهم. خوب چه اشکال دارد؟ منتهی خوب از باب
ادب و احترام و حالا لباس رسول خدا است. آن کلاه
چی است سرت گذاشتی سی‌تن، سر خودت هم
چند سیر که بیشتر نیست یک کلاه سی‌منی
گذاشتی؟! این چه بساطی است؟ این چه قضیه‌ای

است؟ این چه جور انسان یک شخصی که بخواهد این مسئله را ارزیابی کند همان جا می‌فهمد که در این جا به ظواهر توجه می‌شود. به مظاهر توجه می‌شود. به دستک و نمی‌دانم فرض کنید که این مسائل ظاهری توجه می‌شود. چقدر از مطالب عقلانی به این‌ها گفته می‌شود؟ چقدر فهم اینها اضافه می‌شود چقدر اینها به مسائل و مطالب خودشان می‌توانند برسند! چقدر اینها در موارد فتنه و موارد شبهه می‌توانند راه خودشان را تشخیص بدهند. چقدر؟! چقدر اینها توانستند به آن مسائلی که برای آنها جنبه حیاتی دارد توجه کنند و به آن مطالبی که برای آنها ضرر دارد از آنها فاصله بگیرند؟! یک روز دو روز، یک سال دو سال ده سال پس چه؟ همین بیاییم بنشینیم چند تا شعر بخوانیم بعد هم شروع کردند از این ساز زدن و دمبک و فلان و این حرفها زدن و گفتم خوب دیگر ختم به خیر شد ختامه مسک شد. دیگر آخرش هم به همین ساز و دهل و فلان و این چیزها و یک چند خط شعر بخوانیم و وقتی شروع به شعر خواندن می‌کنند هر

شعری را از نمی دانم زمان حضرت آدم گرفته تا فلان هر کی، هر چی در دهانش بود می خواند. یکی از شعر شیخ بهائی خواند و یکی از فؤاد کرمانی خواند، آره یکی از مولانا و اینها خواند و یکی شمس تبریزی خواند. گفتیم چه شد بالاخره این آشی که درست کردید هر کدام این آش هم حساب و کتابی دارد. می گویند آشی که برای دل درد است در آن نخود نمی ریزند. آشی که نمی دانم کسی که چه کرده ترش می کنند. شما هم در این آش هم دوغ ریختید و هم سرکه ریختید و هم عسل ریختید همه چیز را قاطی کردید این چه شد؟ چه از آب درآمد این بساطی که درست کردید بعد هم بلند شوید برویم و یک شامی بیاریم و شامی بخوریم، الحمدلله با شکمهای سیر از این جا برویم و دیگر مطلب و مسئله ای نباشد. درست شد؟!

در شریعت پیغمبر و در شریعت ادیان الهی، ساز و دهل و دمبک و فلان و دستک و اینها ما نداریم. ما این جور نشستن و آن جور نشستن ها نداریم. ما کلاههای کذایی و این حرفها نداریم ما دم و دستگاههای بیهوده نداریم. در آن جا، در این ادیان

الهی عقل افراد بالا می‌رود. فهم افراد بالا می‌رود. درک افراد بالا می‌رود. اینها مسائلی است که به واسطه آن تجرد روحی و به واسطه سعه وجودی و سعه صدر که بر اساس مراقبه، مراقبه‌هایی که بزرگان دستور می‌دهند و آن مراقبه‌ها با ضمیمه عبادات و اذکار انسان را به این مرتبه رشد و تعالی فکری و عقلی می‌رساند و آن هدف و مقصد برای این مسئله است. اینی که می‌گویند که فرض کند که در مسیر عرفان تمام مسئله بر اساس عشق است و احساس است و گذشتن از این حرفها است و کنار گذاشتن عقل است تمام اینها چرند و پرند و مزخرفات است. عرفان یعنی رسیدن به عقل، کسی که به عقل می‌رسد دیگر گول نمی‌خورد. کسی که به رشد عقلانی می‌رسد دیگر تبلیغات و فلان و اینها نمی‌تواند مسیر او را منحرف کند کسی که به رشد عقلانی می‌رسد هزار تا پوستر و پلاکارد و امثال ذلک نمی‌تواند او را از آن تشخیصی که داده است او را به کناری بزند. کسی که به رشد عقلانی می‌رسد به دنبال هر بادی حرکت نمی‌کند. باد امروز از طرف

شمال بیاید این به طرف همان سمت برود، فردا
عوض شود این عوض بشود. کسی که از نقطه نظر
عقلانی مبانی دستش است مطالب دستش است،
تمام دنیا بیاید. هزار تا فیلم هم به او نشان بدهند باز
آن جنبه فهم و عقلانیتش نمی گذارد که آن چرا که
پشت پرده است از دیدگان او غافل بماند. کسی که
به رشد عقلانی می رسد مظاهر و ظواهر فریبنده دینی
نمی تواند او را از دین رسول خدا جدا کند. او را از
امام جدا کند. کسی که به رشد عقلانی رسیده است
او اگر تمام افراد جمع بشوند و بر یک مسئله گواهی
بدهند آنها را در جایگاه خودش قرار می دهد. حالا
یا صحبت می کند یا نمی کند آن یک مطلب دیگر
است. اما از نقطه نظر مسائل این طور است. ما این
مطالب را همه را تجربه کردیم. در زمان مرحوم آقا
رضوان الله علیه در همان زمانهای گذشته ما مسائلی
را می دیدیم که واقعاً آن مطالب افرادی که مدعی در
این قضیه بودند آن افراد را به زمین نشاند و نتوانستند
حرکت کنند. باد زیاد بود، فهم زیاد بود و من در
همان وقت وقتی که از مرحوم آقا سؤال می کردم
خوب این شخص (بعضی از این مطالب را ذکر کردم

حتماً رفقا و دوستان این‌ها را مطالعه کردند حالا من
به اشاره نقل می‌کنم صبحت کسری و اینها نمی‌کنم.)
من در همان موقع به مرحوم آقا عرض می‌کردم این
که الآن دارای یک همچین موقعیتی است و دارای
همچنین خصوصیتی است چطور در یک همچین
مسئله‌ای، در یک همچین قضیه‌ای به این مهمی و به
این بااهمیتی نباید حداقل نه به عنوان یک دستور
بلکه به عنوان یک مشورت از شما استفاده و بهره
بکند. ایشان سری تکان می‌دادند و خنده‌ای
می‌کردند و می‌فرمودند مطلب همین طور است
مسئله همین طور است. درست؟!

اینها مطالبی است که انسان می‌رسد به این که
حتی افراد، حتی افراد و اشخاصی که اینها ممکن
است به مطالب و مدارج علمی رسیده باشند به
مدارجی از تقوی و معنویت رسیده باشند. از آن
جایی که آن جنبه عقلانی در آنها به مرتبه فعلیت
نرسیده و نتوانستند از آن جنبه عقلانی استفاده بکنند،
ما می‌بینیم در قضایا و در حوادث و در مسائل و
جریاناتی که پیش آمد و پیش خواهد آمد و در همان

زمانهای گذشته ما می بینیم اینها متزلزل می شوند و به راههای مختلفی می روند. اینی که می گویند در روز عاشورا اگر فرض کنید که حضرت ابوالفضل العباس می خواهد به عقلش عمل کند وقتی که وارد شریعه فرات می شود خوب کسی که تشنه است و ساعتها را به تشنگی گذرانده است با آن وضعیت، خوب هر عقلی حکم می کند که انسان باید آب بخورد و رفع عطش بکند مگر نمی گوئیم باید انسان از امام خود حمایت کند، واجب است. بسیار خوب. الآن من تشنه باشم بهتر می توانم حمایت کنم یا این که فرض کنید که سیراب باشم؟ توانم بیشتر است. قدرتم بیشتر است. عقل و اینها همچنین مسائلی را می گوید. این عقل، عقل متکامل نیست. این عقل، عقل عادی است. این عقل، عقلی است که امروزه بر جوامع دنیا این عقل دارد حکومت می کند، حالا یا به صورت سیاسی محض و دنیایی محض دارد حکومت می کند یا جنبه دینی به خود می گیرد.

آن عقلی که در نفس حضرت ابوالفضل سلام الله علیه تبلور پیدا کرده و همان عقل راه را به او نشان می دهد و همان عقل خط و خطوطها را برای او تنظیم

می‌کند آن همان عقلی است که صبر می‌کند و می‌ایستد تا یک یک از برادرانش (چون حضرت ابوالفضل سه تا برادر داشت) یک یک از برادرانش جلوتر از او جلوی چشم او بروند و خود را فدای امام زمان خودشان بکنند. این عقل، عقلی است که در روز عاشورا حاکم بر جریان کربلا بود نه آن عقلی که می‌گوید که فرض کنید که بلاخره برادر من است و حالا چرا این زودتر برود؟ به من چه فرض کنید که برای خودش تکلیف دارد. من تکلیف خودم را دارم او هم تکلیف خودش را داشته باشد و آن برادر را نگه دارد برای خودش و نه این نه اینکه به او بگوید برو و بلند شو تو برای چه ایستادی و صبر کردی مگر وقت تو نشده است؟! آن عقلی که در آن می‌آید و برادرانش را می‌فرستد به جلوی لشگر تا خود را فدای امام حسین کنند همان عقلی است که در شریعه فرات می‌آید به سراغ او و او را از نوشیدن آب در مهمترین وقت و در حسّاس‌ترین وقت و در مشکل‌ترین وقت، می‌آید او را از نوشیدن آب منع می‌کند. نه این که این جا پای عشق و علاقه است،

آن عقل می‌آید و آن محبت و علاقه و ربط با سیدالشهدا را برای او ترسیم می‌کند و به او می‌گوید تو که الآن ادّعی ربط با برادرت را داری، تو که الآن مدّعی معاونت و مساعدت با برادرت را داری، تو که الآن در یک همچین موقعیتی تمام وجودت را برادرت گرفته، آیا تو می‌توانی خود را در یک موقعیتی قرار بدهی که از نقطه نظر التذاذات ظاهری و از نقطه نظر تمتّعات دنیوی در یک سطح بهتری از او قرار بگیری. تو سیراب باشی در حالتی که او تشنه باشد، این حرف را نه این که عشق به او می‌زند، عقل این حرف را به او می‌زند. عقل حضرت ابالفصل است که موقعیت او را ترسیم می‌کند، جایگاه او را در قبال امام زمانش مجسم می‌کند. تو جایگاهت الآن فرق می‌کند تو با دیروز تفاوت داشتی. امروز، روز عاشورا است، امامت تشنه است. تو هم ادّعا، نه اینکه ادّعی ربط با او رامی‌کنی. تمام وجود تو را این ربط گرفته خیلی ببند دقت کنید که مسئله از کجا نشأت می‌گیرد؟!

آن جلسه روز جمعه عنوان را احتمالاً دوستان شنیده باشند که در آن جا به چه مسئله‌ای بنده

می خواستم تمرکز پیدا کنم و اشاره کنم نسبت به آن
قضیه، در جریان روز عاشورا برای حضرت ابالفضل
این طور نبود که حضرت ابالفضل بیاید فکر کند فکر
کند مثل ما الآن افراد عادی هستیم، یک مقداری
اتّصال با صاحب ولایت خود حضرت حجة ابن
الحسن ارواحنا لتراب مقدمه الفداء داریم. هر کدام از
ما یک ربطی را با وجود مقدّس آن حضرت احساس
می کنیم. حالا افراد بر حسب سعه وجودی خودشان
تفاوت دارند. بر این اساس می آیم کارهایی را که
انجام می دهیم مقایسه می کنیم اگر امام زمان
علیه السّلام بود آیا این کار را انجام می دادیم یا
نمی دادیم؟! عقل ما می آید موقعیت ما را بررسی
می کند. جوانبی که در آن جوانب قرار داریم آن
محدوده ای که در آن محدوده قرار داریم آن محدوده
را ترسیم می کند. آن ارتباط خودمان را با آن حضرت
ترسیم می کند. از آن طرف می آیم وجود آن حضرت
را وجود غائبی نمی پنداریم. تمام اینها را عقل می آید
می گوید. عقل به ضمیمه مطالبی که از بزرگان
رسیده، مسائلی که از ائمّه و عرفا و اولیای الهی به ما

رسیده، آن مطالب را می‌آورد در همچنین موقعیتی
قرار می‌دهد، خود وضعیت ما را ترسیم می‌کند بعد
نسبت به انجام دادن کار و انجام ندادن و میزانش
برای ما حد تعیین می‌کند. این آن کاری که ما
می‌توانیم انجام دهیم و از دست ما بر می‌آید، درست
شد؟! امّا آیا اولیاء الهی مانند حضرت ابالفضل و
همین طور سایر عرفای باللّه و اولیای الهی هم در
ارتباطشان با امام زمانشان همین طور فکر می‌کنند؟
یعنی می‌آیند و می‌گویند که الآن فرض می‌کنیم امام
زمان حی است و حاضر است و گرچه از دیدگان ما
مخفی است ولکن خوب او حضور دارد و در کنار ما
قرار دارد و به قول مرحوم حدّاد رضوان‌الله علیه
ایشان می‌فرمودند که کور باد آن چشمی که روز سر
از خواب بردارد و در اوّلین وهله به جمال آن
حضرت نظاره‌گر نباشد. یعنی وجود آن حضرت در
وهله اول قبل از اینکه شما چشمتان را ببینید
بمالانید و فرض کنید که ببیند کجا هستید و بالا
بودید و آمدید و این وسط اینجا معلق شدید و اینها
هنوز این دنیا نیامده قبل از این که بیاییم به اوّل چیزی
که چشم ما می‌افتد وجود حضرت بقیة‌الله است که

چشم ما نظر می افتد. وقتی به این چراغ نگاه می کنیم
به وجود آن حضرت داریم نگاه می کنیم. وقتی که به
این ساعت نگاه می کنیم الآن داریم به وجود آن
حضرت نگاه می کنیم. به این در و دیوار نگاه می کنیم
به وجود آن حضرت نگاه می کنیم. این بادی که
می آید و این پرده را که دارد حرکت می دهد به وجود
آن حضرت داریم نگاه می کنیم که این ولایت امام
علیه السلام است که تمام حقایق و اعیان عالم وجود
را به حیات و به تکاپو قرار داده. ولایت آن حضرت
نباشد این چراغ خاموش است، آن ساعت کار
نمی کند بادی وجود ندارد. درختی دیگر سبز نیست.
دیگر هوایی وجود ندارد، اکسیژنی وجود ندارد.
درست؟! این کلام و مرام یک ولی الهی است که آن
ولی الهی این مطلب را با جانش احساس می کند.

حالا آیا آن ولی الهی در قضاوت در مسائل هم
همین طور مانند ما فکر می کند که آی امام زمانی
هست و در کنار ما و از دیدگان ما مخفی است ولی
او مخفی نیست و ما باید او را در کنار خودش قرار
بدهیم یا این که او بین خود و بین امام زمان اصلاً

جدایی و دوئیتی نمی‌بیند که بخواهد فکر کند، کدام است قضیه؟ اصلاً دوتایی نمی‌بیند تا این که بخواهد فکر کند حضرت در کنار من است خلاف کنم یا خلاف نکنم این جور کنم یا آن جور کنم؟ این مسئله را انجام بدهم یا ندهم؟! این آن فردی است که به مرحله تکامل عقلانی رسیده.

در جریان حضرت ابالفضل که حضرت رفت در شریعه فرات اصلاً فکر نکرد در این که او الآن چه کار کند؟ همین که این را آورد بالا، این آوردن این بر اساس آن غریزه عادی و غریزه طبیعی که هر که باشد خوب این کار را انجام می‌دهد دیگر، خود سیدالشهدا هم اتفاقاً برای خود سیدالشهدا هم این قضیه اتفاق افتاد و خیلی عجیب است این مسئله که واقعاً چطور اینها به یک مرتبه‌هایی رسیدند که انسان حالا عرض می‌کنم که اگر اینها نبودند ما چه می‌کردیم درست؟ برای خود حضرت هم عین همین مسئله اتفاق افتاد همین که حضرت وارد شریعه شده بودند و می‌خواستند آب بخورند یک مرتبه یکی از این از خدا بی‌خبرها و خدانشناس‌ها آمد گفت داری آب می‌خوری در حالی که لشگر حمله کردند به

خیمه‌ها که حضرت آب را ریختند و آمدند و معلوم شد که دارد دروغ می‌گوید. خوب ببینید در جریان حضرت ابالفضل اصلاً حضرت ابالفضل به این نقطه فکر نمی‌کند وجود حضرت ابالفضل آن نفس او نمی‌گذارد که این آب به دهان او برسد و تا می‌خواهد برسد آن جنبه عقلانی در نفس مطهر او که با جنبه معرفت و اتصال به امام علیه‌السلام وحدت پیدا کرده وحدت، توجه کنید ما الآن در دوئیت هستیم ما در افتراق هستیم ما الآن نیازی به فکر کردن داریم چاره هم نداریم همین طور هم باید باشد. غیر از این ما تکلیف نداریم.

ما برای رسیدن به آن رضای الهی باید فکر کنیم، باید مسائل را بسنجیم، باید مبانی را بسنجیم باید بیاییم خودمان را در جایگاهی قرار بدهیم و بعد با آن چه را که از بزرگان شنیدیم در یک معیار و میزان کلی با استفاده از عقل و اتکا به پروردگار و بدون توجه به مسائل و شایعه‌ها و قضایا و مطالبی که می‌گذرد و این که حسن چی گفت؟ حسین چی گفت؟ تقی چی گفت؟ در روزنامه چه گفت؟ نمی‌دانم تلویزیون

چه گفته؟ بدون یک همچنین مسائلی بیایم فقط خودمان و خودمان و خودمان با آن چه را که از بزرگان به عنوان مطالب یقینی نه مطالبی که یکی گفت. امروزه بعد از گذشت پانزده سال بنده مطالبی از مرحوم پدرم می‌شنوم که قطعاً می‌گویم این مطالب، مطالب دروغ است. قطعاً می‌گویم مسائل، مسائل دروغ است در حالی که وقتی که ما یک همچنین مطلبی را خودمان نشنیدیم ولی با آن معیارهایی که در نظر داریم. با آن مطالبی که در نظر داریم وقتی که می‌سنجیم می‌گوییم که ایشان نباید یک همچنین حرفی بزند. تحقیق می‌کنیم بررسی می‌کنیم می‌گوییم یک نفر که نمی‌داند در دستش پنج تا انگشت دارد یا شش انگشت دارد، آمده از مرحوم آقا یک قضیه نقل کرده. این آدمی که نمی‌داند فرض کنید که وضو را اوّل با دست چپ می‌گیرند آب می‌ریزند یا با دست راست چطور ممکن است که به مسائل و مطالبی که از یک شخص بزرگی نقل می‌کند که آن مطالب در زندگی انسان تأثیر حیاتی ممکن است داشته باشد انسان توجّه کند، درست شد؟ این ریشه‌اش می‌بینیم رسیده به فلان شخص و فلان جا.

پس بنابراین آن چه را که ما الآن وظیفه داریم انجام بدهیم و باید هم انجام بدهیم این است که آن مطالب یقینی، آن مطالب یقینی که از بزرگان به دست ما رسیده و نسبت به آنها شک نداریم از ائمه به دست ما رسیده و نسبت به آنها شک نداریم آن‌ها را بدون در نظر گرفتن مسائل و جریاناتی که چه بسا هجده آن جریانات بر ما موجب شود که دست از آن مرام متین و صحیح خود برداریم و به یمین و یسار متمایل بشویم باید آنها را در نظر بگیریم و طبق همان هم عمل کنیم و خداوند هم خوب کمک می‌کند.^۱ چیست؟ برای همین روزها است. برای همین موقعیتها است.

کسانی که مجاهده کنند در مسیر ما و بخواهند راه خودشان را مطابق با راه ما قرار بدهند ما هم آنها را کمک می‌کنیم، ما هم دست آنها را می‌گیریم. ما هم آن چه را که برای آنها صلاح است در مغز آنها می‌اندازیم. دیدید خیلی از اوقات اتفاق می‌افتد وقتی که انسان می‌خواهد یک کاری انجام بدهد می‌بینید

^۱ سور العنکبوت (۲۹) ایه (۶۹)

دستش نمی‌رود به سمت آن کار. دستش نمی‌رود، خودش هم نمی‌داند دلیلش چیست؟ علت را نمی‌فهمید ولی می‌بیند دستش نمی‌رود یا نسبت به بعضی‌ها اقدام می‌کند و جلو می‌رود و حرکت می‌کند و بنده خودم این مسئله را بارها و بارها تجربه کردم بارها و بارها این مطلب را تجربه کردم و یکی از مطالبی را که آن بزرگ به پیروی از مکتب ائمه به ما فرمودند این بود در جایی که یقین ندارید در آن جا قدم نگذارید. خیلی این قضیه قضیه عجیبی است. خیلی این مسئله، مسئله عجیبی است آن کسانی که از نقطه نظر عقلی به فعلیت می‌رسند، آنها به آن مرتبه یقین می‌رسند، به آن مرتبه متکامل می‌رسند. به آن مرتبه‌ای که دیگر برای آنها مطلبی نیست. دیگر برای آنها جای شک و شبهه نیست. بسیاری از موارد می‌شد اتفاق می‌افتاد.

که ما خدمت مرحوم آقا می‌رسیدیم و راجع به یک قضیه از ایشان امضا و تأیید می‌خواستیم. می‌دیدیم ایشان ساکت است و صحبت نمی‌کند. نه می‌گفتند بله و نه می‌گفتند نه. ما می‌ماندیم که مطلب به این روشنی و واضحی، چرا ایشان ساکت هستند.

حداقل به ما می‌گفتند که اقدام نکنید خوب ما می‌گوییم یک مطلبی است ولی می‌دیدیم ایشان ساکت است ولی همین که می‌فهمیدیم ایشان ساکت است یعنی نه. همین که ساکت هستند چون مسئله وقتی که تأیید باشد که برو نسبت به این قضیه اقدام بکن این که داعی ندارد بر این که فرض کنید که در این جا سکوت کند و بعد از گذشت زمانی ما متوجه می‌شدیم عجب یک مطلبی بوده که قطعاً ایشان نه می‌توانستند تأیید کنند و نه می‌توانستند آن مسئله را رد کنند و نسبت به او تنقید کنند. درست شد؟! ما باید آن چه را که از آنها شنیدیم طبق همان‌ها بایستی انجام بدهیم. طبق همان‌ها بایستی که عمل کنیم. این بزرگان، این بزرگان در مسیر و در راه خودشان همان طوری که قرآن دارای مراتب مختلف است و انسان را به جایی می‌رساند که حتی رسول خدا که قرآن بر او نازل شده است هم می‌تواند از آن مفاهیم عالیه قرآن و حقایقی که آن حقایق در خود نفس رسول خدا ثابت و متمکن شده که راجع به این مسئله انشاءالله اگر این تألیف جدید کتاب افق وحی رسید

به دست دوستان حالا بنده که اطلاعی ندارم از کم و کیف آن، اگر رسید در آن جا این قضیه را توضیح دادم بنده که وحیی که بر رسول خدا می آید این به معنای انکشاف یک قضیه خارجی نیست بلکه به معنای ظهور و بروز یک واقعیتی است که آن واقعیت در دل و نفس خود رسول خدا بوده است. از باب این که پیغمبر عقل کلّ و واسطه اوّل در فیض و همان مقام واحدیت است که مقام واحدیت مرتبه بروز وجود است از عالم صرافت و عالم انبساط به عالم تعینات و عالم کثرات خارجی. آن حقیقتی که باعث می شود آن صرافت وجود و بساطت وجود که وجود حضرت حق متعال است به ظهورات خارجی ظهور پیدا کند واسطه او نفس پیغمبر است.

آن وقت چطور ممکن است برای رسول خدا یک حقیقتی آشکار بشود که آن حقیقت در نفس او نبوده است؟! حالا این صحبتش در آنجاست. درست؟! بر همین اساس اولیاء الهی اینها در مرتبه ای هستند که اگر ما بخواهیم راه و روش خودمان را بر اساس آن مکتب صحیح و مکتب قویم قرار بدهیم باید از مرام و مسیر اولیاء الهی تبعیت کنیم. اگر تبعیت نکنیم

پس از که تبعیت کنیم؟ از چه کسی؟ از شخصی که دیروز یک حرفی زده امروز حرفش را پس می گیرد. از چه کسی؟ از شخصی که دیروز یک نظر داشته و امروز نظرش عوض می شود. خیلی خوب ما هم همین هستیم. از یک شخصی که دیروز یک مرامی داشت و امروز به مقتضای مصالح مرامش تغییر پیدا می کند؟ خوب همه همین هستند. از یک شخصی دیروز به یک شکلی برای افراد ظاهر شده بود و امروز به شکل دیگری؟! خوب همه افراد همین هستند، همه اشخاص همین هستند. همه افراد هر روز دارای افکار مختلفی هستند. همه افراد به واسطه تبدل حوادث و جریانات افکار آنها تغییر پیدا می کند. امروز می خندند، فردا گریه می کند. امروز آشتی هستند. فردا قهر می کنند. دیروز قهر کردند بر اساس یک اخم و تخمی امروز بر اساس یک شیرینی و نقل و نبات آشتی می کنند. پس بنابراین بنده باید افسار خودم را بدهم دست کسی که منتظر باشم چه وقت قهر می کند، چه وقت آشتی می کند؟ چه وقت می خندند، چه وقت گریه می کند؟ چه وقت این فهم

را دارد، چه وقت ندارد؟ چه وقت این کتاب را می‌خواند چه وقت این کتاب را عوض می‌کند کتاب دیگر می‌آورد؟! این است قضیه یا این که من باید افسار خودم و زمام خودم را باید به دست فردی بدهم که فکر او یک فکر است. عقل او دو جور نمی‌گوید. جریانات مختلف و حوادث مختلف در فکر او و در اندیشه او تغییر ایجاد نمی‌کند. چه جریانی در ابتدا باشد می‌گوید همین کار را بکنید، چه جریانی به وسطش برسد باز بگوید همین کار را بکنید، و چه جریانی به آخرین نقطه از تحقق خارجی برسد باز می‌گوید همین کار را بکنید. در هر سه مرتبه حرف را یکی می‌زند نه اینکه وقتی اول مسئله است هنوز هیچ چیز نشده مخالفت کند وقتی که ببیند مردم آمدند و یک مسائلی اتفاق افتاد حرفش برگردد و همراه با مردم بشود وقتی که یک مسئله به آخر رسید خودش بشود یکی از افرادی که در این جریان به عنوان یک فرد نقش اساسی دارد، این که نشد. خوب این که همه همین هستند. خوب این که همه همین هستند. یک تقی بکند می‌ترسد، یک چیزی نشان بدهی یک خنده‌ای نشان بدهی جلو

می‌آید. یک تهدیدی بکند در خانه‌اش می‌نشیند،
تهدید نبیند جلو می‌آید همه همین هستند. همه افراد
همین هستند. مسئله فرقی نمی‌کند. آن ولی‌خدایی
که قبل از این که یک مسئله‌ای بخواهد اتفاق بیافتد
بگوید انجام ندهید، نکنید یا بنشینید یا بروید این کار
را بکنید یا مثلاً آن کار را بکنید، آن همان فردی است
که نسبت به مسائل مختلف و جریان‌های مختلف و
قضایای مختلف یک حرف را می‌زند. از اول یک
حرف را می‌زند و آخر هم یک حرف می‌زند تفاوتی
برای حرف‌های او و مطالب او و تصرفات او و کارها
و مطالب او پیدا نمی‌شود. چطور این که این مسائل
را من خیلی برای رفقا عرض کردم و دیگر جای
صحبت ندارد.

امیرالمومنین علیه‌السلام به حضرت در روایت
داریم آمدند و گفتند که فلان کس دارد قرآن
می‌خواند نگاه کنید ببینید چه قرآن خوبی می‌خواند،
از خوارج بود، از خوارج بود دارد قرآن می‌خواند و
چقدر با صوت قشنگ می‌خواند و نمازش چه نمازی
است و نمازش چه نمازی است و چه خصوصیتی

دارد و اینها و حتی از افرادی که حالا پشت سر شما نماز می‌خوانند مخارج را بهتر ادا میکند و کارها را بهتر انجام می‌دهد. حضرت فرمودند راجع به او نه آنموقع (خیلی عجیب است این همین مسئله است.)

نوم علی یقین افضل من صلاة علی شک: اگر فردی نسبت به رفتار خودش و نسبت به حال خودش بر یقین باشد اطمینان داشته باشد که مسئله همین است و غیر از این نیست. نسبت به کاری که دارد انجام می‌دهد، یقین داشته باشد. نسبت به راهی که دارد می‌رود یقین داشته باشد. همه مردم دارند این جوری می‌روند همه مردم به فلان قضیه رأی می‌دهد می‌نشیند سر جایش و کاری نمی‌کند. همه مردم در فلان قضیه فلان نظر را می‌دهند این می‌رود پی کار خودش و کار خودش را انجام می‌دهد. همه مردم با اشکال مختلف با اصناف مختلف، دیگر بالاتر از این که چه؟ اصناف مختلف می‌آیند می‌گویند باید این کار را کرد. الآن وظیفه این است. الآن وظیفه این است مگر ندیدیم؟ مگر با چشم خود ندیدیم؟ مگر مسائلی که اتفاق افتاد در مسائل گذشته آن باطنهای افراد را که برای مردم مخفی بود رو نکرد و مگر

مسائلی را که متوجه شدند خیلی از افراد، آن مسائل قبلاً قابل باور بود؟ کسی می‌توانست باور کند؟ هان! چه شد این قضایا؟ چه قضایایی اتفاق افتاد آنهایی که یقین داشتند از اول می‌گفتند آقا مطلب این است. هی می‌گفتند نه آقا مگر می‌شود فلان شخص، فلان موقعیت، فلان کس، آن شخصی که دارای همچنین عنوان است این همه افراد مگر می‌شود اینها همه اشتباه کنند؟ مگر می‌شود اینها خطا بکنند؟ همه اینها بر این قضیه اتفاق دارند همه اینها! درست؟!

آن افرادی که خدا چشم آنها را باز کرده بود آنها می‌دیدند که از اجتماع صد تا صفر عدد یک تشکیل نمی‌شود. شما دو تا صفر را در کنار هم بگذار یا این که هزار تا صفر را در کنار هم بگذار باز مساوی است با صفر. هزار تا صفر با دو تا صفر همه مساوی با صفر است. اینها نمی‌تواند برای انسان راه را نشان بدهد. خوب خدا می‌آید چکار می‌کند می‌آید؟ یک جریان نشان می‌دهد. یک پرده نشان می‌دهد یک قضیه نشان می‌دهد که قضیه‌ای که نمی‌شود انکارش کرد. پرده‌ای که نمی‌شود آن را دیگر انکار کرد.

مسائلی که نمی‌شود انکار کرد، دیدید؟ این آقا، این افراد، این اصنافی که تا دیروز آن جور مسائل مطرح می‌شد پس چرا به این کیفیت درآمده؟ مطالبی که تا بحال این طوری شنیده می‌شود پس چرا آن جور شد؟ این جا است که ما پی می‌بریم بر این که وقتی که بزرگان گاهی از اوقات اشاراتی نسبت به بواطن افرادی داشتند شنیدن آنها برای حتی خود ما بسیار مشکل بود، از چه مسائل پشت پرده‌ای خبر داشتند و از چه جریاناتی این‌ها مطلع بودند که حتی، یک روزی مرحوم آقا راجع به شخصی، راجع به یک شخصی صحبتی پیش آمده بود. من گفتم که من گفتم که راجع به فلان شخص یک همچین چیزی بنده شنیدم و وقتی ایشان آن حال استنکار من را احساس کردند، حال عدم پذیرش را که من چطور ممکن است فرض کنید که می‌توانم یک همچین مسئله‌ای را (وقتی که ایشان هنوز در تهران به مشهد مهاجرت نکرده بودند در آن موقع، داشتیم با ایشان در یکی از همین خیابانها قدم می‌زدیم، خیابان دروازه شیراز داشتیم قدم می‌زدیم. صبح بود از منزل عمویشان رفته بودیم، آن جا دیدن عموی ایشان که

همین مسجد نماز می خواندند داشتیم برمیگشتیم) یک قضیه‌ای من برای ایشان نقل کردم و هنوز انقلاب نشده بود هنوز انقلاب نشده بود و بعد ایشان یک داستانی را برای من نقل کردند بعد از این مطلب که به اصطلاح این صحبتی که من کرده بودم با ایشان، احساس کردند که من با توجه به جریانات و مسائل و آن چه را که با او در ارتباط بودیم و مطالبی را که می شنیدیم و صحبت‌هایی که از این طرف و آن طرف به گوشمان می رسید و کارهایی که افراد می کردند، الآن دارد این شخص دارد این کار را می کند و خودش را به این زحمت می اندازد می شود فرض کنید که میشود که مسئله جور دیگری باشد؟ خیلی برای بنده مشکل بود که چطور نسبت به بعضی از افراد بخوام یک نظر صریحی را بخوام بشنوم. یک نظر صریحی را بخوام تحمل کنم. ایشان یک قضیه‌ای از خودشان نقل کردند که در فلان جا و فلان موقع یک همچین مسئله‌ای برای ما اتفاق افتاد. وقتی که من این مسئله را شنیدم، ایشان هم دیگر همچین حرفی نزدند گذشت. من در فکر

رفتم در فکر رفتم و نشستم به فکر کردن و همان یک جریانی را که ایشان برای بنده نقل کردند با توجه به اینکه من خوب صدق مطلب ایشان برای من کاملاً متیقن بود و عدم اشتباه و خطا، چون ممکن است یک شخصی، شخص صادقی باشد ولی در یک قضیه اشتباه کند. لازم نیست که تمام اشتباهات ناشی از عناد باشد. انسان ممکن است در نقل یک قضیه اشتباه کند.

بنده در جلسه‌ای بود که یک وقت عصر جمعه بود مشهد نشسته بودم مرحوم آقا صحبت می‌کردند مرحوم آقا صحبت می‌کردند، و یکی از دوستانی که در کنار بنده نشسته بودند یکی از پزشکان بود که آن موقع در مشهد بود و ایشان الآن یکی از فوق تخصصها است و ظاهراً رفقا شاید ایشان را خیلی بشناسند. ایشان هم کنار من بود و داشت مطالب ایشان را می‌نوشت و من گاه گاهی نگاه می‌کردم به آن نوشته‌ها و می‌دیدم مطالبی که می‌نویسند گاهگاهی اشتباه است. من که گوش می‌دادم و از قضیه اطلاع داشتم متوجه می‌شدم. آخر سر گفتم این نوشته را بده من تصحیح کنم بعد از نماز عشا به تو

می‌دهم و چند تا اسم را خط زدم و گفتم امن این جور شنیدم. گفتم نه آقا جان قضیه این است. این یک آدم تحصیل کرده ولیکن این آیا از روی تعمد این کار را انجام می‌دهد یا نه؟ خطا می‌کند. خیلی هم آدم خوب است گوشش اشتباه می‌شنود، توجه انسان نمی‌شود به دو جا کاملاً متمرکز باشد. یا باید گوشش و حواسش متوجه گوینده و چشمش متوجه او باشد، یا این که باید فقط مشغول دقیقاً نوشتن باشد و دیگر چشمش را نیاندازد و نگاه کند. و این حالتی که برای انسان گاهی پیش می‌آید. ممکن است که خیلی از افراد، فرد صادقی باشد ولیکن در نقل مطالب اشتباه بکند ولی من می‌دانستم این قضیه قضیه‌ای نیست که بخواهد اشتباه باشد. هم برای من صداقت یقینی بود و هم عدم خطا و اشتباه برای من یقینی بود.

شما بدانید همین یک حکایت زندگی مرا از این رو به آن رو کرد، تمام شد. یعنی در آن موقع که سنم فرض کنید که این جریان یک سال قبل از انقلاب بود حدود سنم ۲۳ سال بود که خوب ما یک افکار خاص خودمان را داشتیم، نه اینکه همه مسائل را تأیید کنیم.

همه مطالب را ولیکن افکار خاص خودمان را داشتیم. همین یک مسئله همین یک حکایت ببینید چقدر این مسائل عجیب است!! زندگی یک فرد، سرنوشت یک فرد، تفکرات یک فرد را می‌آید تغییر می‌دهد و بعد که مواجه می‌شود با مسائل و حوادث می‌بیند درست بوده. مسئله همین طور بوده است نه اینکه فقط به همان یک قضیه من اکتفا کنم و دیگر چشم و گوش خودم را و عقل خودم را دیگر نسبت به همه مطالب ببندم نخیر!! هیچ‌گاه برای من تا این لحظه توفیقی که خداوند برای بنده داده این است که تا این لحظه بنده هیچ‌گاه از تحقیق نسبت به مطالب و اخباری که می‌شنوم و شنیده‌ام دست بر نمی‌دارم. خودم بروم تحقیق کنم. خودم بروم پیگیری کنم و خودم بروم و این راه و مکتبی است که مرحوم پدرم به من نشان داد به صرف اینکه فلان شخص چیزی به من می‌گوید و یک مطلبی از رادیو و تلویزیون و روزنامه بشنوم نه این طور نیست، فقط می‌شنوم بعد می‌روم خودم تحقیق می‌کنم. تمام جوانب را می‌بینم. تمام جوانب را می‌بینم و عجیب این جاست که می‌بینیم که ائمه هم به ما همین دستور را دادند.

ائمه هم به ما همین طور می گویند.

در جنگ جمل بعد از جنگ جمل یک نفر آمد خدمت امیرالمومنین علیه السلام به نام ظاهراً حارث بن حوثر بعد از جنگ جمل خدمت حضرت آمد. خوب دیگر جنگ تمام شده بود به چه نحو مشخص بود. خدمت حضرت و به حضرت عرض کرد که **یا علی اترانی اظن ان اصحاب الجمل علی ضلاله؟** آیا تو خیالی می کنی که من نسبت به اصحاب جمل قائل به ضلالت هستم؟ آنها گمراهی بودند. بعد از جریان جنگ جمل یعنی وقتی که جنگ تمام شده افراد هم شکست خوردند و قضایا برای همه رو شده باز عده ای بوند که اینها بر مرام خودشان باقی بودند آمدند گفتند که تو خیالی می کنی نخر کار تو اشتباه بوده. حالا فو قش هم کار تو اشتباه نبوده آن یک جریان بوده مال تو هم یک جریان، هر دو. خدا از سر تقصیرات همه تان بگذرد. این حرفی است که من می گویم کلامش این طور بود آنها آدمهای خوبی بودند اشتباه کردند تو هم آمدی بالاخره می بایستی که بیایی و جلوی اینها بایستی. کار خودت کردی میبایستی جلوی اینها بایستی و حالا خیال نکن من با این جنگی که انجام شده من آنها را افراد گمراه بدانم نه این طور نبوده! حضرت به او این جمله را

فرمودند اِنَّكَ نظرت تحتك و لم تنظر فوقك. تو به پایین پاید نگاه کردی تو به بالا نگاه نکردی! یعنی چه؟! یعنی تو به این عقلت نگاه نکردی. به این فهمت نگاه نکردی. به این مبانی که از بالا آمده نگاه نکردی. تو نگاه به پایین کردی به این چشمت نگاه کردی. به حوادثی که این حوادث چشم پرکن است نگاه کردی! دیدی این زن پیغمبر است مگر می شود زن پیغمبر اشتباه بکند؟ سالها پیش پیغمبر بوده پس بهتر از پیغمبر فهمیده، بهتر از سایر افراد متوجه شده. اِنَّكَ نظرت تحتك: تو به پایین آمدی نگاه کردی، نظرت تحتك این است که ما می گوئیم فقط طرف جلوی بینی اش را می بیند.

این همین اصطلاحی است که ما این اصطلاح را داریم. تو آمدی نگاه کردی دیدی در این جریان زن پیغمبر آمده پس بنابراین مطلب تمام است. تو در این جریان دیدی طلحه و زبیر آمدند، دو نفر از اصحاب پیغمبر آمدند. دو نفر از کسانی که در جنگ احد، که آن خلفای ثلاثه فرار کردند فرار کردند که در جنگ سالم بمانند، یک سوزن به آنها نخورد، تمام آنها صحیح و سالم برای اسلام باقی بمانند برای این فرار کردند نه اینکه خدای نکرده قصدشان این بوده که

بله یک وقتی از صحنه جنگ فرار کنند نه، منظورشان این بوده که فرار کنند و در بروند بگذارند وقتی که جنگ تمام شد و پیغمبر را هم کشتند و دیگر تمام شد آن وقت بیایند و بعد بگویند ما خلیفه پیغمبر هستیم و اسلام را ادامه بدهند. درست شد؟! در آن وقتی که آنها فرار کرده بودند دور پیغمبر هشت نفر باقی ماندند دو نفر طلحه و زبیر بودند که افراد عادی نبودند. شما یک طلحه و زبیری می شنوید که اینها آمدند در قبال امیرالمومنین و چه کردند! طلحه و زبیر جزو هشت نفری بودند که تا پای آخر ایستادند و پیغمبر چقدر آنها را دعا کرد که خدا به شما صبر بدهد و اجر بدهد و شما در بهشت می رفتید اگر چه بود و تمام این مسائل مربوط به آنها بود و این جاست که انسان باید بر آینده خود نگران باشد.

خیلی مسئله، مسئله مشکلی است. اینی که من می گویم خطابم به خیلی از افراد است که مبدا آن موقعیت فعلی را نسبت به او غرّه بشویم و مبدا مطالب گذشته را نسبت به موقعیت فعلی خودمان سرایت بدهیم. در هر لحظه‌ای برای ما شیطان نقشه

خاصّ همان لحظه را کشیده و همان لحظه به سراغ ما خواهد آمد. بله بوده در جنگ احد بودند. در همه جنگها بودند آمدند چقدر اینها فداکاری کردند ۲۵ سال آمدند و کناره گیری کردند و قبول نکردند ولی در این مدّت ۲۵ سال جناب طلحه و جناب زبیر آیا در این ۲۵ سال آمدی پیش علی و شاگردی علی را بکنی یا کنار رفتی این مسئله است! آیا با رفتن پیغمبر و با ارتحال پیغمبر آمدی همان سیره را ادامه بدهی و همان مکتب را ادامه بدهی یا گفتی نه خوب علی مثل خودمان است او هم کنار است، ما هم کنار هستیم می رویم می نشینیم در خانه همدیگر امیرالمومنین خانه او هم او می رفتند منزل ایشان سفره می انداختند، بیرون می رفتند، با همدیگر گردش می رفتند چه می کردند. چرا نیامدی؟ چرا نیامدی جناب طلحه و زبیر با همان یقینیاتی که از زمان پیغمبر سراغ داشتی و همان چرا که دیدی و شنیدی نیامدی آن مسیر پیغمبر را ادامه بدهی؟! این عقلت را چرا به کار نیانداختی؟ این است قضیه. ۲۵ سال تو همین طور متوقف شدی. ۲۵ سال تو در همان مرتبه ای که بودی ایستادی. اگر می آمدی و سر به

دامان علی می سپردی و دست بیعت با امیرالمؤمنین می دادی، آن حضرت عقل تو را متکامل می کرد. تو را رشد می داد و ترقی می کرد و به آن مرتبه‌ای می رسیدی که وقتی خلافت به امیرالمؤمنین برسد، اصلاً از مدینه فرار می کردی تا این که یک روزی علی نیاید سراغ طلحه و زبیر که تو مال آن جا، تو هم برو آن جا. چرا این بلا و مصیبت بر سر تو آمد؟ چرا دو روز از حکومت امیرالمؤمنین نگذشته بود که نصفه شب آمدید درخانه امیرالمؤمنین را زدید و خلاصه می خواستید یک مسائلی را مطرح کنید که همان جا امیرالمؤمنین گذاشت در کاسه تو و چراغ را خاموش کرد و چراغ خودش را آورد و گفت قضیه، قضیه شخصی است و این بیت‌المال است. شما کار شخصی دارید من هم آدم قضیه شخصی را می خواهم حل کنم. دیدند اءعجب این جنبه‌ای که در اینها پیدا شد و بر اساس این جنبه حرکت کردند. بر اساس این جنبه نفس آنها شروع کرد مثل کارخانه، مثل چاپخانه هی چاپ کردن تا حالا علی مظلوم بود از حالا به بعد علی ظالم شد! چه کسی علی را ظالم

کرد؟ تو، تو علی را ظالم کردی، تو علی را قاتل کردی، تو علی را غاصب کردی، تو علی را متعدی کردی! چرا این طور شد؟ چون ۲۵ سال کنار نشستی.

ببینید این خطر، خطر است که انسان اگر عقل خودش را متکامل نکند و عقل خودش را به کار نیاندازد نفس او همین طور که نمی ماند. شروع می کند با جریانات و حوادث جلو آمدن. مطالب مخفی در نفس او شروع می کند رشد کردن. هی در این قلب جا باز کردن. منتظر برای این است که یک فرصت بدست بیاید. فرصت کشتن عثمان و تمام شد! حالا که حکومت به امیرالمؤمنین رسید آن جوانه هایی که و آن تخمهایی که در این قلبش کاشته حالا یک مرتبه شروع کرده جوانه زدن، یک مرتبه سر باز کردن. مثل آن جوجه ای که دیگر کم کم وقت نوک زدن و سر باز کردن او است. ده روز بیست روز سی روز چقدر می ماند همان وقت که می شود به مجرد اینکه مادر یک نوک می زند و آن پوسته را میشکافد او سرش را بیرون می کند. او آماده بوده، آماده بوده برای این که حیات جدید را شروع کند.

فصل جدید را شروع کند! آن چه را که در این مدّت
۲۵ سال اینها در دلشان نگه داشته بودند چون در
تحت تربیت نبودند، چون در تحت اطاعت نبودند.
همین که امیرالمؤمنین آمد با آن برخورد حضرت
مواجه شدند یکدفعه سر از تخم درآوردند و چشم
خودشان را به دنیای جدیدی باز کردند، که عجب
این علی آدمی نیست که بشود با او کنار آمد و وقتی
که انسان نمی‌تواند (توجّه کنید) وقتی که انسان
نمی‌تواند با حق کنار بیاید مجبور است که از باطل
کمک بگیرد. چون انسان دیگر نمی‌تواند از حق برای
کوبیدن حق کمک بگیرد. حق حق است و سر جای
خودش هست. شما با صداقت می‌توانید که بر علیه
صداقت بجنگید؟! می‌توانید؟ فرض کنید که این
آب است. این آب در دست من است بسیار خوب.
شما می‌خواهید بیاید و بگویید که اینی که شما
می‌گویید آب نیست سرکه شیره است یا فرض کنید
که شربت آب لیمو است. هر چه هست. آیا می‌توانید
برای اثبات اینی که آب نیست آیا می‌توانید از راهی
بروید که شما را به همین آب بودن برساند؟

نمی‌توانید، نمی‌توانید اگر بخواهید که این را آزمایشگاه ببریم. خیلی خوب این را می‌بریم آزمایشگاه آزمایشگاه می‌گوید اکسیژن و هیدورژن است و آب است. اگر بخواهید بگویید که به افراد عادی نشان می‌دهیم اینها راههایی است که صداقت را این راهها برای انسان آماده می‌کند، مهیا می‌کند. یعنی صداقت به عبارت دیگر، صداقت است که انسان را به این راهها می‌کشاند. صداقت است که انسان را به آزمایشگاه می‌کشاند. صداقت است که انسان را به ارائه این به افراد می‌رساند. آقا تو بگیر بچش بین چه می‌بینی؟ اگر بچشد می‌بیند که آب است و آبرویم می‌رود و تمام شد. آقا بگیر بین، نگاه کن! این آب است که دیگر مشکل ندارد. آزمایشگاه ببرید، به افراد عرضه بداریم. در یک وضعیتی قرار بدهیم. او را آمیخته به چیز دیگری بکنی که تمام اینها نشان بدهد که این چه مایعی است، این را می‌گویند صداقت.

پس بنابراین اگر شما بخواهید با این کلام صدق من به جنگ برخیزید نمی‌توانید سر از آزمایشگاه در بیاورید. نمیتوانید این را به مردم عادی ارائه بدهید،

باید چه کار کنید؟! باید در آزمایشگاه را ببندید که وقتی من می‌خواهم به آزمایشگاه بروم بگویند درش قفل است فایده ندارد. بروید جای دیگر. آقا این که درش را با یک کلید می‌توان باز کرد. بیا برویم جای دیگر! نمی‌روی می‌زنم توی سرت که زمین بخوری؟ چرا در آزمایشگاه را باز نمی‌کنی؟! چرا به مردم عادی نشان نمی‌دهی که این آب است؟! چرا؟ چون مچت باز می‌شود. مجبوری از باطل کمک بگیریم، از دروغ کمک بگیریم. باید بگوییم تو چشمت نمی‌بیند. باید بگوییم تو خیالاتی شدی! باید برویم چند نفر را ببینیم، به آنها پول بدهیم وقتی که این را دادند به شما وقتی چشیدی بگو شربت آبلیمو است نگو آب است. این می‌شود!! پس برای این که با صداقت بجنگیم. برای این که در مقابل حقانیت امیرالمؤمنین بایستیم باید چکار کنیم؟؟ باید از باطل کمک بگیریم. باطل چیست؟ علی عثمان را کشته، این باطل است. باطل چیست؟ علی حسن و حسین را فرستادند و جلوی این که آب به خانه عثمان برسد، جلوی آب را گرفتند. دروغ، دروغ،

علی از قبل نقشه قتل عثمان را داشته بعد هم چند نفر می آیند شهادت می دهند از آنها چه کسی؟! زوجه رسول الله. اا عجب آخر بی حیا تو که در زمان پیغمبر، تو که در زمان خلیفه سوم وقتی که شهریه تو را قطع کرد در مدینه راه نمی رفتی به خلیفه سوم فحش می دادی؟ می گفتی اقتلون عصر فقد کفر تو نمی گفتی این حرف را مردم از تو نشنیدند؟ از دهان تو نشنیدند؟ حالا چه شده کاسه از آتش داغتر؟ آمدی به عنوان ولی دم قیام می کنی و در این قیام خودت آن علت اصلی را امیرالمؤمنین می شماری؟ در حالتی که از همه افراد بهتر می دانی و مطلعتر هستی بر این که علی نسبت به این قضیه بیگناه است. مگر امیرالمؤمنین به افراد نگفت نروید بزنید و نکشید؟ مگر نفرمود؟ مگر حسن و حسین خود را نفرستاد کنار در تا اینکه نروند این کار را بکنند؟ مگر نگفت که نکشید تا خلیفه کشی باب نشود! مگر نفرمود که شمل نمی دانید معاویه در شام منتظر این بهانه است؟ این حرفها را از امیرالمؤمنین نشنیدید؟ آیا اینها همه دروغ بود؟ خلاف بود؟ درست شد پس می بینید که اینها می آیند و شروع می کنند به این مسئله! یعنی

دروغ درآوردن در قبال صدقی که آن صدق، صدق مطلق و حقّ مطلق و امیرالمؤمنین امام مطلق نسبت به همه عالم وجود با این کیفیت!! خوب همین طلحه و زبیر مگر نبودند؟

پس بنابراین اینی که الآن شما نیامدید باعث می‌شود نفس شما در این مسئله بماند. بعد امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به آن مرد می‌فرماید به آن شخصی که این حرف را زدو می‌فرماید إِنَّكَ نَظَرْتَ تَحْتِكَ وَلَمْ تَنْظُرْ فَوْقَكَ تُو نِغَاةً بِيَا لَئِكَ نَكْرَدِي! تو فقط نگاه به عایشه و طلحه و زبیر و این افرادی که در زمان پیغمبر هم بودند و نسبت به آنها این مسائل را تو آمدی انجام دادی و نگاه به آن بالاتر نکردی. تو نگاه به آن معیارهایی که پیغمبر قرار داده بود، عقلی که پیغمبر قرار برای شما ترسیم کرده بود، مسائلی را که پیغمبر گفته بود نگاه به آنها نکردی. عقل خودت را به کار نگرفتی!! جمله‌ای که حضرت به این می‌فرمایند این است که اذا تعرف الحق تعرف من أماه وقتی که شما حق را شناختی تمام کسانی که به سمت حق می‌آیند را خواهی شناخت. چه آن

افراد، افراد عادی باشند. چه آن افراد، افراد اهل علم و متدین و عالم دینی باشند آنها را خواهی شناخت. آنهایی که به سمت حق می آیند می شناسی **إذا تعرف**

الباطل تعرف من اتاه و وقتی که باطل را شناختی افرادی که به سمت باطل می آیند آنها را خواهی شناخت. چه آن افراد، افراد عادی باشند به سمت باطل بروند. چه آن افراد اهل علم باشند و به سمت باطل بروند همه را خواهی شناخت. مگر این طور نبود و مگر این طور نیست؟ هر کسی که در هر زیی هست کارش تمام است و در هر موقعیت است کارش تمام است در هر حالتی که مسئله این طور نبود.

پس بنابراین آن چرا که هدف بزرگان بود از این مسائلی که برای افراد آن مطالب را بیان می کردند در صحبت‌هایشان، در جلساتشان در کیفیت ارتباطشان بر این نقطه بار بود و بر این محوریت بار می زند که وقتی که عقل بالا برود و فهم بالا برود آن جا است که سیر انسان در راه صحیح قرار گرفته و اما اگر عقل بالا نرود خوب انسان چه کار می کند؟ انسان نگاه به این طرف و آن طرف می کند دیگر. نگاه به این دهان

و این دهان می کند دیگر. فلان کس این را این طوری
را گفته. فلان کس این خواب را دیده پس بنابراین
باید این کار را کرد. فلان کسی این مکاشفه را دیده
پس بنابراین باید این عمل را انجام داد. مگر ندیدیم
و مگر مشاهده نکردیم و مگر متوجه نشدیم آن
افرادی که از مکتب مرحوم آقا فاصله گرفتند به چه
روزی افتادند و مرامشان را چه مرامی قرار دادند و به
چه کیفیتی!!؟

تمام اینها مال چه بود؟ مال همین بود که آن چه
را که آن بزرگان گفتند ما آنها را کنار گذاشتیم. ندیده
گرفتیم. مسائل و جریانات آمد و احساسات ما را
تقویت کرد. تخیلات ما را تقویت کرد و توهمات
مان را به جای عقلانیاتمان تقویا کرد. جریاناتی که
پیش آمد آن جریانات دل و دین ما را به سمت خود
کشید. حوادثی که به وجود آمد آن حوادث قوه
متخیله ما را و قوه واهمه ما را تقویت کرد در نتیجه،
در تصمیم‌گیریهای ما نسبت به مسائل دیدیم چه
تغییرات فاحشی بر خلاف مکتب بزرگان اتفاق افتاد!
این‌ها همه برای چه بود؟ برای این بود که ترتیب اثر

داده نشد. یک روز، دو روز، سه روز، چهار روز، گذشت پنج روز گذشت. یک سال، دو سال، سه سال، سیزده سال، چهارده سال همین طور متوقف مثل طلحه و زبیر. وقتی که یک رجل الهی از دنیا رفته مکتبش که از بین نرفته. راهش که از بین نرفته. مطالبی که می‌گوید از بین نرفته. آن زمانی که در مجالسشان می‌نشستند و مجالس غیبت و تهمت بود و اعتراض می‌شد که آیا غیبت و تهمت جزو مرام علامه تهرانی هست یا نه؟ می‌گفتند برای رسیدن به هدف ایراد ندارد که انسان اینها را انجام بدهد آن آنها را به امروز رساند. همان مرام و همان خلاف و همان کارهای حرام که در همان موقع بود، این می‌آید و زاویه پیدا می‌کند کم کم کم کم هی جلو می‌رود. وقتی که یک مرتبه می‌بینید بعد از سیزده سال می‌شود مشرق این هم مغرب. زاویه از یک زاویه حادثه تغییر به یک زاویه منفرجه و بعد هم یک زاویه متقابل. این نقطه زاویه نقطه در مشرق ۱۸۰ درجه این طرف، این برای چه بود؟ این برای این است که نفس می‌آید نسبت به همان توهمات و تخیلات و دوربودن از مبانی نسبت به آن شکل می‌گیرد. شکل

می گیرد. شکل که گرفت دیگر کاری نمی شود کرد.
غیبت می شود حلال برای رسیدن به مقصد!!
عجب!! کدام مقصد، مقصد خدا مگر در خدا هم
غیبت داریم؟ مگر ما در اسلام غیبت داریم؟ یک
یهودی چه می گوید؟ یهودی الآن می خواهد مسلمان
شود. یک نصرانی می خواهد مسلمان شود. برای
رسیدن به مقصد غیبت اشکال ندارد! بسیار خوب،
این یک. برای رسیدن به مقصد دروغ اشکال ندارد!
مقصد چیست؟ اسلام!! اسلامی که با دروغ یک
جزئش را دروغ تشکیل داده، یک جزئش را غیبت
تشکیل بدهد، یک جزئش را تهمت تشکیل بدهد،
یک جزئش را قتل نفوس تشکیل بدهد و بقیه
اجزائش را هم چیزهای دیگر تشکیل بدهند که بهتر
است نگوئیم. درست؟!!

آن وقت این چه می شود؟! این شکل می گیرد،
شکل می گیرد. اشکال ندارد، اشکال ندارد که سهل
است اصلاً مستحب و بعد هم واجب است نه این که
اشکال ندارد. لذا مکتب پدر ما و اولیاء خدا چه
بوده؟ قدم اولی که می خواهی برداری نباید در آن

غیبت باشد. نباید در آن تهمت باشد. نباید در آن دورویی باشد. نباید در آن کذب باشد. در قدم دوّم نباید باشد، سوّم نباید باشد، چهارم نباید باشد تا تا بررسی به آن نقطه اعلیٰ. هر قدمی در این قدمهای طولانی چند قدم؟ شما بگویید یک میلیون. من می گویم ده میلیون. در این ده میلیون قدمی. مکتب عرفان این است، مکتب شریعت این است، مکتب تشیع این است. مکتب اسلام این است. مکتب رسول خدا همین است. مکتب امام زمان همین است. در مکتب امام زمان چیست؟ این است. اگر ده میلیون باید قدم برداری برای این که به ولایت من بررسی، به ولایت امام زمان که منم بررسی! امام زمان دارد می فرماید در این ده میلیون یکدانه اش یعنی نه میلیون و نهصد و نود و نه هزار و نهصد و نود و نه تایش حق درست، درست. همه اش درست، همه صدق ولی یکدانه اش این وسط مثلاً قدم ۲۵ قدم دو میلیون و سیصد و چهارده هزار و پانصد و شصت و سوّم یکدانه درش دروغ است تمام شد. آن راه راه من نیست. از آن قدم به بعد دیگر سراغ من نمی آیی. احمق، نفهم! از آن قدم تا آن موقع که آمدی

درست شد ولی در قدم یک میلیون و سیصد و چهارده هزار و پانصد و شصت و سه فرض کنید درست گفتم با اولی ظاهراً درست گفتیم، درست شد؟! آن یک قدم در آن غیبت بود مصلحت اقتضا می‌کند که من الآن در این فرصتی که هست در این موقعیتی که هست الآن من این غیبت را بکنم خوب توجه کنید ببیند دارم چه می‌گویم؟ نکات اصلی سیر و سلوک را امروز برایتان گفتم و حجّت را تمام کردم. در این قدم الآن شرایط اقتضا می‌کند که یک غیبتی بکنم. غیبت، غیبت. خوب حالا عیب ندارد که ما که تا حالا این همه صادق بودیم. این همه یمک میلیون و چقدر آمدیم حالا این جا یک چیزی بگوییم به جایی بر نمی‌خورد حالا فوqش توبه می‌کنیم. یا تهمت زدم نعوذ بالله به شخصی، کاری را که فردی نکرده بود گفتم کرده است برای رسیدن به امام زمانم!! از آن موقع یا برای رسیدن به آن هدفم یک سیلی به گوش یک یتیم زدم. یک حقّی را ناحق کردم و یک خلافی را انجام دادم از آن موقع ارتباطم با امام زمان قطع شد، تمام. تمام شد. مگر این که برگردم و

بروم و به آن شخص بگویم که غلط کردم به تو
تَهْمَت زدم اگر به گوشش رسیده باشد! این کار من
غلط بوده، حرام بوده و من مرتکب شدم. مقصد و
هدف وسیله را توجیه می‌کند ما در اسلام نداریم،
وجود ندارد. در عرفان نداریم. در راه اولیاء خدا
نداریم در مسیر امام زمان علیه‌السلام هدف، وسیله
و مقدمه را توجیه می‌کند نداریم ولی در راه شیطان
داریم!! چرا؟ چون تمام مسیر شیطان بر کذب است،
بر تهمت است، بر غیبت است. بر عمل حرام است
در سفک دماء است و بر امر چیست؟ امور حرام
است. این راه راه شیطان است. ولی خدا چه
میگوید؟ ولی خدا میگوید هر قدمی که در سیر و
سلوک می‌خواهی برداری باید آن قدمت صدق
باشد، راست باش. با پدرت هستی راست باش،
راست. با مادرت راست. با شریک و همسایه‌ات
راست با دشمنت هستی راست باش. چه اشکال دارد
دشمن انسان از انسان راست بشنود؟ چه اشکال
دارد؟ چه اشکال دارد؟

یک شخصی بود نسبت به ما یک نظر خلافی
داشت، نظر خلافی داشت. چندی پیش بود حدود

پارسال این حدودها یک تصویری داشت. بعد در یک مجلسی بود، در یک مجلسی بود و صحبت از آن شخص شد. بعضی کارهایی که خلاف انجام داده، صحبت شد من گفتم نه این را ایشان انجام نداده، چرا دروغ می‌گویید؟ این کارش کار صحیح بوده و کار درست بوده و علتش هم خود بنده بودم. آن کار خلاف بوده به جای خود ولی این کار، کار درست بوده و من گفته بودم باید این کار را انجام بده، لذا این مسئله را انجام داده. این قضیه دو روز بعد به گوش او رسید. شب آمد منزل ما آمد گفت من نسبت به شما این کار را کردم، غلط کردم، اشتباه کردم، فلان آمد نشست. می‌دانی چه باعث شد من برگردم؟ این دفاعی که شما از من کردی! خوب حالا اگر من در آن جا می‌نشستم. این شخصی است که موقعیتش مشخص است، وضعیتش مشخص است. یک دروغ هم گفته من هم صدایم در نیاید، نه تأیید کنم نه ساکت باشم حداقل دروغ را او گفته، چرا انسان باید دروغ بگوید اصلاً چرا باید انسان دروغ بشنود؟ خلاف است، خلاف است. همین گفتن این

که این شخص این کار را نکرده و این باعث شد این شخص برگردد و توبه کند و از هر مطلبی نسبت به ما صرف نظر کند و بفهمد که مسئله را اشتباه کرده. حالا این بهتر بود یا آن؟ کدام؟! اولیاء خدا می گویند باید به همه صادق باشی و صاف باشی صاف باشی و صدق داشته باشی و آن هدفی که با حرام، عمل حرام، عمل نفاق، عمل دروغ عمل ظاهرسازی، ظاهر سازی بخواهد انسان به آن نتیجه برسد آن نتیجه دیگر خدا نیست!! آن که دیگر خدا نیست آن چیز دیگری است آن یک مسئله، مسئله تخیل است. آن مسئله، مسئله توهم است. پس بنابراین انسان باید نسبت به آن چه را که از بزرگان شنیده نسبت به آن پایبند باشد و از آن چه را که از دیگران می شنود باید نسبت به آنها دقت داشته باشد.

حالا برای بعضی از پاسخ دادن‌ها بینم تا آن جایی که می رسیم که یک چند تایی را به اصطلاح مجال اجازه می دهد نسبت به سؤالات یک پاسخ مختصری داده باشیم.

سؤالاتی که مربوط به جلسه گذشته بود بنده اصلاً فراموش کردم بیاورم. البته چون تغییر و تحولاتی هم

پیدا شده بود باید پیدا کنم حالا این سؤالاتی که این جا است این را خدمت رفقا عرض می‌کنیم.

پرسش: چند روز پیش مخدرهای در این جا سؤال کردند که به پزشک گوارش مراجعه کردم که ایشان گفتند مبتلا به گاستریت معده و کولیت روده هستیم بعد از تجویز دارو برای سه ماه تأیید کردند روزه برای من ضرر دارد، آیا نظر این پزشک کفایت می‌کند یا برای اطمینان به پزشک دیگری مراجعه کنم؟

جواب: اگر پزشکی که به او مراجعه شده پزشک متخصصی باشد و انسان اطمینان برای او حاصل شود نسبت به کلام او این به همین مقدار کفایت می‌کند و نیازی به پزشک دیگر نیست. البته این را در نظر داشته باشید ممکن است بعضی از پزشکان بگویند که شاید برای شما ایراد نداشته باشد یا با خوردن بعضی از داروهای ضد گاستریت، ممکن با بعضی از همین داروها که می‌خورند ممکن است انسان بتواند روزه بگیرد. اگر انسان خودش احساس کرد که این دارو می‌تواند مؤثر باشد و هیچ مشکلی

برای او پیش نمی‌آید اشکال ندارد وَاَلَا اگر تشخیص داد باز این مسئله ناراحتی معده حتی با خوردن دارو هم برطرف نشده گرچه پزشک هم بگوید که برای شما ضرر ندارد، خود انسان که حال خودش را تشخیص می‌دهد برای او حجیت دارد و باید انسان به تشخیص خودش عمل کند. در ضمن در جواب پرسش من مبنی بر این که با مصرف دارو کمی بهتر شدم می‌توانم روزه بگیرم؟! ایشان صراحتاً گفتند که ضرر دارد و لطفاً راهنمایی بفرمایید. مطلب همانی است که عرض کردم یعنی اگر پزشک تشخیص می‌دهد که حتی با خوردن دارو هم ضرر دارد و پزشک هم متخصص است این برای انسان کفایت می‌کند مگر این که انسان با پزشک دیگری هم مشورت کند و نظر او این باشد که با خوردن دارو ایراد ندارد آن وقت در آن جا انسان باید امتحان کند. نسبت به خودش امتحان کند همین که احساس کرد که آثار و علائم بیماری ظاهر می‌شود گرفتن روزه حرام است. خیال نکنید روزه گرفتنش اشکال ندارد، حرام است. یعنی اگر بگیرید باطل است.

پرسش: همسر من فوت کرده و سه فرزند دارم

دو سال پیش از کمیته امداد حمایت فرزندی را به عهده گرفتم و ماهیانه مبلغی را به حساب او واریز می‌کنم آیا این کار را ادامه بدهم یا خیر؟

جواب: این بستگی به میل خودتان دارد.

پرسش: همسرم هنگام دیدن تلویزیون گاهی صدای موسیقی آن را کم نمی‌کند با توجه به این که در ایام عذر نمی‌توانم قرآن بخوانم و همسرم در غیر ماه رمضان قرآن نمی‌خواند چگونه می‌توانم ملکوت خانه را حفظ کنم؟ مسئله به خود موقعیت انسان برمی‌گردد حفظ ملکوت خانه، این به حفظ ملکوت خود انسان بستگی دارد. ممکن است که انسان در موقعیتی باشد که در آن موقعیت نتواند هر کاری را انجام بدهد. مسلوب الاختیار باشد. مثلاً فرض کنید که در همچنین مواردی که طبعاً ممکن است حرف او خریداری نداشته باشد یا این که موجب مشاجره و همین طور مسائل ناراحت کننده می‌شود در آن جا وظیفه هر شخصی این است که به همان کارهای خودش پردازد. آن پرداختن به امور خود او است که ملکوت او را تعیین می‌کند، حالا ملکوت منزل هر

چه می خواهد باشد آن مربوط به خود انسان نیست.

آسیه زن فرعون در منزل فرعون به کمال رسید
در حالتی که ملکوت منزل فرعون خوب معلوم
بود که چه وضعیتی داشت و چه اوضاعی داشت! این
را در نظر داشته باشیم که ملکوت چیزی نیست که
یک هوایی، فضایی مثل اینکه بادی از جایی بیاید و
منزلی و بخواهد برود و یا یک قضیه‌ای اتفاق بیافتد.
آن حالی که انسان دارد و در آن حال حرکت می کند
و زندگی می کند به آن حال ملکوت می گویند. به
همان حالی که دارد. حالا ممکن است شخصی در
مسجد باشد در مسجدالنبی باشد ولی ملکوتش
ظلمانی باشد. الآن این افرادی که در حرم ائمه
علیهم السّلام می آیند و دزدی می کنند مگر دیده نشده
مخصوصاً در قمست خانمها که چقدر توصیه
می شود که مواظب کیفیتان باشید مواظب جیب
باشید. این هایی که در حرم امام رضا از امام رضا چه
کسی بالاتر است، امام است دیگر. در حرم امام رضا
می آیند کیف افراد را میدزدند. در یک وقت ما در
حرم موسی بن جعفر علیه السّلام بودیم یکی داشت
جیب ما را داشت می زد کنار ضریح رو کردم به او

گفتم صبر کن بیا بیرون آن وقت با هم کنار می آییم.
بیا کارت دارم ولی خلاصه تأمینش کردیم. گفتم این
جا حرم است خلاصه مواظب باش و معلوم شد که
بنده خدا منفعل شد و برگشت و توبه کرد. خلاصه
وقتی در حرم امام می آیند و این کار را می کنند. حالا
ملکوتش نمی دانم چیست؟ نه ملکوت هر شخصی
همان حالت خود اوست. همان وضعیتی که خود او
دارد حالا آن وضعیتش در هر جا می خواهد باشد،
باشد. حال که اگر خودش از نقطه نظر انجام تکلیف
و قیام به تکلیف خودش واقعاً قیام به تکلیف کرده
دارای ملکوت صالحه است و اگر در مسجد هم
باشد، در حرم امام علیه السلام هم باشد و لکن او اهل
خلاف باشد در همان حرم امام علیه السلام این دارای
ملکوت جهنمی و ملکوت شیطانی است. درست
شد؟

یکی از رفقا خودش نقل کرد برای بنده که
می گفتم من در حرم سیدالشهدا بودم و نشسته بودم
یک مرتبه دیدم که فضای حرم خیلی ظلمانی شد،
متوجه شدم دیدم یک جنازه ای آوردند در حرم

سیدالشهدا و یک دور گرداندند و بردند. این ظلمت مال همین بود و بعد که رفت یک مرتبه دیدم فضا دوباره عوض شد و به حال عادی برگشت. می‌گفت در همان حال که نشسته بودم یک مرتبه جنازه دیگری را آوردند دیدم نه این به اصطلاح آدم خوب و صالح و آدم اهل ولایی بوده. پس ببینید مسئله این طور نیست. هر شخصی ملکوت خاص خودش را دارد و ممکن است دو نفر بغل هم نشسته باشند. یکی الآن ملکوتش ملکوت جهنم است و بغلی ملکوتش ملکوت بهشت است. یکی ملکوتش ظلمانی است هر دو در کنار هم نشستند و هر دو در فضای واحد هستند. نه اثری روی همدیگر ندارند. البته این باز بر می‌گردد که کیفیت ارتباط آنها تفاوت می‌کند اگر شخص یک نحوه‌ای است به موقعیتی است که کاملاً در تحت تسخیر آن ملکوت صالحش است او در این اثر نمی‌گذارد ولی اگر نه بین بین است یعنی نفس او تمایل هم دارد به آن مقداری که تمایل دارد به آن مقدار او در این تأثیر می‌گذارد.

پرسش: با توجه به این که اکثر خانمها دچار کم خونی هستند و در ماه مبارک رمضان دچار ضعف

میشوند و علاوه بر کار منزل مسئولیت همسر داری و بچه داری دارند. اگر نتوانند شبهای ماه رمضان را احیا بگیرند و بین الطلوعین کامل بیدار بمانند متضرر می‌شوند؟

جواب: نخیر هر شخصی بر تکلیف خودش است. و تکلیف نسبت به افراد متفاوت است. برای بعضی‌ها اشکال ندارد اگر بیدار بودند خوب باید بیدار باشند و برای بعضی دیگر نه. البته خوب این گونه خانمها باید در نظر داشته باشند که جوری وضعیت و امور خودشان را تدبیر کنند که بتوانند حداقل یک مقداری نیم ساعت یک ساعتی را از شبهای ماه رمضان مخصوصاً آن اوقات قبل از فجر مثلاً دو ساعت و اینها بیدار باشند این بهتر است و بعد استراحت کنند. دوباره در موقع بین الطلوعین از خواب بیدار شوند. شبهای ماه رمضان را از دست نباید بدهیم ماه رمضان نزدیک است و باید بدانیم آن توفیقاتی را که خدا به انسان می‌دهد در ماه رمضان این توفیقات در شبها است. یعنی روزه در روز انسان را آماده می‌کند برای کسب تجلیات در شب، شبهای

ماه رمضان خیلی شبهای عجیبی است.

پرسش: آیا نمازهای تراویح برای خانمها قضا

دارد؟

جواب: بله فرق نمی‌کند فقط قضایی که برای

خانمها آن قضا ندارد نمازهای یومیه است. حتی

نمازهای آیات و غیر از آن نمازها مثل تراویح همه

قضا دارد. مثل سایر افراد با مرد تفاوتی ندارد. فقط

در آن ایام نمی‌تواند بخواند ولی بعد باید یعنی در

نماز آیات که باید قضا کند و لکن در سایر اینها که

خوب مستحب است. قضای آن را در چه ایامی انجام

دهد؟ در شبهای بعد؟ بله در شبهای بعد این به

اصطلاح اشکال ندارد و همین طور هم اگر انسان

انجام ندهد این قضاها را و بتواند در همان بعد از ماه

رمضان هم در همان هفته اوّل انجام بدهد آن هم

ایرادی ندارد.

پرسش: همسر بنده ده سال که در بانک مشغول

به کار است و ما سه سال است با این مکتب آشنا

شدیم و چند بار هم تلاش کردند که از این شغل

بیرون بیایند و مشغول شغل دیگری شود ولی

متأسفانه موفق نشد. چون با مشکلات شدید روبرو

می شدیم با توجه به اینکه شما فرمودید درآمد بانک

شبهه ناک است ما را راهنمایی کنید؟

جواب: مطلب بنده همان است چون این مسائل

همراه با حلال و حرام است لذا بنده نسبت به این

مسئله نظر خاصی ندارم و مطلب بنده همان چیزی

است که تا بحال عرض کردم.

پرسش: این حقیر از ماه صفر ۱۴۳۰ هجری

قمری به لطف خدا ما کلاسهای ذکر آمدیم و بیشتر

اوقات حالت خواب آلودگی و چرت دارم در کلاس

نمی دانم علت چیست؟

جواب: این دو علت ممکن است داشته باشد

یکی علتش علت عادی است که به واسطه عدم تهیو

و آمادگی برای انسان پیدا می شود مرحوم آقا

می فرمودند کسانی که در مجالس ذکر شرکت

می کنند اینها باید متوجه باشند که آن روزشان را به

استراحت بگذارند. مهمان نباید بیاید، جایی نباید

بروند. باید در حال آرامش باشند. اخبار ناراحت

کننده نباید بشنوند. ذهن، فکر باید آمادگی داشته

باشد. چون مجلس ذکر مجلس جای دیگر نیست که

انسان هوس کند برود جایی و یکی دو ساعتی بنشیند و برود مجلسی است که احتیاج به آرامش دارد. آرامش فکر دارد و آرامش نفس دارد و انسان باید به این مسائل باید توجه داشته باشد. لذا خیلی باید نسبت به این مطالب دقت کرد. خیلی باید دقت کرد و بهتر است انسان قبل از این که به مجلس برود از حالت آرامش برخوردار باشد یا مقداری استراحت کرده باشد یا این که هم استراحت هم نکرده است در آن روز کار زیاد نکرده باشد و خسته نباشد، این یک مطلب. مطلب دیگر این که اتفاق می افتد که خود آن فضای مجلس موجب می شود که انسان در یک همچنین حالی قرار بگیرد که در آن صورت طبعاً اشکالی ندارد.

پرسش: آیا در شبهای ماه مبارک رمضان اجازه داریم به همراه همسرمان به جلسات سخنرانی برویم یا خیر. با توجه به این که شما می فرمایید هفته ای دو باز بیشتر از مجلس خارج نشوید اگر در منزل بمانیم بهتر است تا این که جلسه بروم؟

جواب: قطعاً در منزل ماندن بهتر از این است که به جلسه بیاید.

پرسش: اگر به دیدار آقا آمدن (لابد این مجلس

است) اجازه می‌خواهد بفرماید

جواب: البته مسئله همین مطالبی است که عرض

میشود خدمت رفقا و دوستان و این مطالب همه جا

گفته می‌شود و پخش می‌شود. مطالب بنده مطالبی

نیست که تقریباً بخواهد تأخیری داشته باشد و در

عرض یکی دو روز همه دوستان از مسائلی که مطرح

می‌شود و گفته می‌شود اطلاع پیدا می‌کنند و انعقاد

این مجالس هم صرفاً فقط برای همین استفاده‌ای

است که خود بنده از رفقا و دوستان در این جا دارم

ولی مسائل به اصطلاح گفته می‌شود و مطرح می‌شود

و از آن طرف هم گنجایش فضا و مکان اجازه برای

طبعاً حضور هر کسی را نمی‌دهد و از این نظر خوب

همین مطلب در جلسات عنوان، در آن جا هم همین

محضور وجود دارد و الاً خوب قدم همه رفقا مبارک

و محترم است و برای بنده موجب افتخار است که

افرادی که به دنبال مطلبی هستند و مایلند بر این که

از مطالبی که بزرگان آن مطالب را به عنوان مبانی

راهکاری زندگی آن مبانی را مطرح کردند مطلع

شوند. خوب بنده در خدمتشان باشم ولی خوب توجه به موقعیت مجلس و فضای مجلس هم خوب این دیگر مسئله دیگری است که خود رفقا نسبت به این مسئله توجه دارند از نظر بنده که مانعی نیست.

پرسش: سه دانگ منزل همسرم بنا بر مصالحی به نام من است. در این مورد سه دانگ باید چطور وصیت بنویسم در حال حاضر هیچ گونه اختیاری در مورد آن ندارم؟

جواب: وصیت طبق وصیت معمول است. لازم نیست که شخص حتماً نسبت به مال خودش تسلط داشته باشد. ممکن است انسان اموالی داشته باشد که بعداً بر آن اموال سلطه پیدا می کند. الآن نسبت به آنها سلطه ندارد و وصیت طبق وصیت عادی با بقیه اموال تفاوتی نمی کند.

پرسش: **بسم الله الرحمن الرحيم** با قلبی که منافق به نفاق اکبر است چه باید کرد؟ اینها را ما نمی توانیم جواب دهیم اطلاعی بر این مسائل ما نداریم این کار را باید عرض می شود که آن کسانی که گفتند و در

^۱ سوره المنافقون (۶۳) آیه (۳)

کتابهایشان مثل امثال خود مرحوم آقا باید بیایند
اظهار نظر کنند. ما که در نفاق اکبر که هیچ نفاق پایین
گیر کردیم ما که نمی‌توانیم از این گونه مطالب به
اینها نظر بدهیم ولی آن چه را که شنیدیم از بزرگان
این است که هر شخصی در هر موقعیتی که هست
در همان موقعیت خدا برای او راه قرار داده است.
یعنی در هر وضعیتی که ما قرار داریم در همان
وضعیت آن مقداری که از سعه عقلی و مبانی و
مطالبی که در اختیار ما هست به همان مقدار ما
می‌توانیم استفاده و بهره بگیریم و از خداوند طلب
کنیم که ما را از آن مراتب رد کند و عبور بدهد و نفاق
اکبر هم مثل سایر مسائل است. وضعیت انسان و
موقعیت انسان هر چه دقیقتر بشود و هر چه ظریفتر
بشود. رعایت مراقبه در همان موقع دقیقتر و ظریفتر
خواهد بود. این مسئله است نفاق اکبر این است که
انسان حتی نسبت به خود هم این جنبه دورویی و
جنبه دوگانگی را احساس می‌کند. با خودش هم
نمی‌تواند صادق و راست باشد. در این صورت آن
خودی را که نمی‌خواهد با او صادق باشد او خود را

همیشه جلوی نظرش قرار بدهد و آن خود را ربط با خدا تصوّر کند نه آن شخصیتی که آن شخصیت در شخصیتی جلوی خود گرفته و ضمیر ناخودآگاه او قرار گرفته و آن شخصیت پنهان این شخصیتی که در جلوی آن شخصیت قرار گرفته نمی‌گذارد که انسان به آن شخصیت واقعی برسد و به همان حقیقت که حقیقت ربطی است برسد به او نگاه کند و او را در جلوی راه خودش و نفس خودش قرار بدهد کم کم این شخصیت اوّل که شخصیت منافق است کنار خواهد رفت.

پرسش: مدت دو سال است که عروس من میسحی شده از نظر شرعی من چه تکلیفی دارم؟ می‌توانم قطع رابطه کنم با پسر من؟ چه کنم؟

جواب: عرض کنم حضورتان که لازم به قطع رابطه نیست و این تغییر و تبدّلاتی که در این گونه افراد پیدا می‌شود این تغییر و تبدّلات، یک تبدّلات ظاهری است و از روی نفهمی و جهل معمولاً این گونه مسائل پیدا می‌شود. شما نباید نسبت به او قطع رابطه کنید. فرزندتان هم نباید قطع رابطه کند، بلکه باید او را راهنمایی کرد و ظروف مناسب و مجالهای

مناسب باید در اختیار او گذاشت و آن چه را که از بزرگان به ما رسیده است آنها را باید برای او مطرح کرد. بسیاری از این انحرافات به واسطه تغییر و تحولاتی است که شخص نمی‌تواند آنها را هضم کند و بعد دستخوش این گونه انحرافات خواهد شد. اگر ما مسیر بزرگان را در اختیار اینها قرار بدهیم آنها بر می‌گردند. لذا نباید این کار را کرد بلکه باید مثل سابق با او ارتباط داشت.

پرسش: بسیاری از همسران اصلاً نمی‌شود با آنها مشورت کرد. خوب خیلی باعث تأسف است که چرا یک همچنین موقعیت است که نمی‌شود مشورت کرد یا بعضی از پدرها و مادرها نیز همین طور. با توجه به رضایت آنها برای مسائل معنوی چه کار باید کرد؟ مثل دیدار با شما را به هیچ وجه نمی‌توان با آنها در میان گذاشت؟

جواب: ببینید مسئله این است این مجالس را ما می‌خواهیم اتفاقاً خیلی افراد این قضیه را سوال می‌کنند که شوهر من راضی نیست بر این که فرض کنید که این جا بیاییم یا این که اختیار به من داده ولی

باطناً من می‌دانم در آمدن به همچنین مجالسی رضایت ندارد حالا بعضی‌ها نهی صریح می‌کنند و می‌گویند راضی نیستیم که به جای خود محفوظ است در این گونه موارد چه باید کرد؟ ما باید بینیم این مجالس را برای چه می‌آییم واقعاً برای چه می‌آییم؟ واقعاً برای این که یک ساعت دوساعتی را صرف کنیم و بگذرانیم و این مطالب و به این کیفیت و حالا یک فرض کنید که ملاقاتی شده باشد یا این که واقعاً می‌آییم که از فضای روحانی و معنوی و از آن مسائلی که خوب به آن مسائل برای زندگی ما و برای حیات ما جنبه اساسی دارد نسبت به آنها استفاده کنیم. امروز صحبت من دقیقاً با همین مسئله است ببینید امروز صحبت ما چه بود؟ صحبت ما این بود که هدف هیچ وقت وسیله را نمی‌تواند توجیه کند. این یک مطلبی بود که به اصطلاح مطرح کردیم. ما به چه هدفی می‌خواهیم برسیم؟ ما به کدام هدف می‌خواهیم برسیم؟ ما به چه اسلامی می‌خواهیم برسیم؟ آیا به اسلامی می‌خواهیم برسیم که گفته بدون رضایت شوهر هم می‌توانی بروی به این اسلام یا به اسلامی می‌خواهیم برسیم که اگر شوهرت

نسبت به این مجلس رضایت باطنی هم ندارد گرچه ظاهر به تو نگفته نسبت به او نباید برویم. اگر قرار باشد به آن اسلام اوّل می خواهیم برسیم پس تشریف بیاورید. اگر می خواهید به آن که اولیاء گفتند که در آن مکتب ظاهرسازی راه ندارد. باطن و ظاهر دو جور ما نداریم. یک طرف به یک نحو صحبت کردن و طرف دیگر جور دیگر کردن نداریم. شفاف است و روشن است. از شوهر سؤال می کنیم من می خواهم فلان جلسه فلان آقا بروم نیاز هست بروم یک اخمی می کند و می گوید خودت می دانی دیگر نباید بروی، نه. اگر شما نرفتی و آن فهمید که شما از نقطه نظر سلوکی و از نقطه نظر متابعت مکتب اولیاء خدا دستور داری، دستور دارید که باید رضایت شوهر را در این جا کسب کنی، چه بسیار این افراد برگردند و بگویند از فردا خودت برو زودتر هم برو جابگیر. زودتر برو بگیر بنشین و بنده نسبت به این قضیه مواردی سراغ دارم. دهها مورد در این قضیه و مورد سراغ دارم. رضایت شوهر آن رضایت مقدّم است. بله امروزه گفته می شود، امروزه گفته می شود

که زن ولو بر خلاف نهی شوهر می تواند به مسجد
برود ولی بنده این حرفها را نمی زنم و این مطالب را
نخواندم و در آن چه را که تا به حال تحصیل کردم
به همچنین مطالبی برخورد نکردم. آن چه را که بنده
می گویم و آن چه را که بنده تشخیص دادم از فقه
اهل بیت و از مکتب اسلام و مرام اولیاء و عرفای الهی
آن را بنده خدمتتان عرضه می کنم و او این است که
زن بدون اجازه شوهر نمیتواند از خانه خارج شود.
زن با نهی شوهر نمی تواند به مجلس و کلاسی برود.
زن حتّی با عدم میل شوهر نمی تواند به کلاس، به
مجلس، به مسجد، به روضه و به هر جای دیگری که
صبغه دینی دارد به آن جا برود اگر این کار را کرد در
راه است و اگر نکرد همان طوری که عرض کردم
مثل طلحه و زبیر خواهد ماند.

پرسش: مدّتی است توفیق خواندن کتاب

حضرت علامه ... برای کسب توفیق چه کنم؟

جواب: این توفیق چیزی نیست جز آن چیزی که

در اختیار خود انسان است. توفیق را خود انسان

برای خود کسب می کند. انسان وقتی که مراقبه داشته

باشد. انسان وقتی که به مسائل بیخود توجّه نکند.

انسان وقتی که به حرفهای لاطائلات، به اخبار این طرف و آن طرف چیزهای چرت و پرت توجه نکند. فلان جا فلان قضیه اتفاق افتاده. هر توجه به یکی از آن موارد باعث سلب توفیق می‌شود برای انسان دریکی از اینها! وقتی انسان توجه نکند ذهن او و نفس او بخواهد یا نخواهد تمایل پیدا خواهد کرد مسئله، مسئله واقعی است. خود بنده هم همینم. خود بنده هم همینم در آن روزی که بخواهم به تکالیف و دستورم عمل کنم توفیق برای مسائل خواهم داشت ولی اگر در هر روز کم بگذارم و مسامحه بکنم می‌دانم این را که در راه خدا روابط وجود ندارد ظوابط وجود دارد این مسئله برای همه است.

پرسش: مبلغ خمس را حساب کردیم و این مقدار است در حال حاضر پول نقد برای پرداخت نداریم و همچنین برای کفاره پول نقد برای پرداخت نداریم برای این که اشکالی در روزه ما نباشد چکار باید بکنیم؟

جواب: اشکال ندارد انسان باید که در آن موارد

کم کم باید اهتمام داشته باشد برای پرداختن و از هر فرصتی باید استفاده کند نه اینکه مطالب را پشت گوش بیاندازد و اهمال کند و باید بداند که آن چرا که خداوند بر انسان تکلیف کرده است آن بر ذمه انسان ثقل دارد و سنگینی می کند تا وقتی که انسان ذمه اش از این فارغ باشد.

پرسش: ما هر سوالی که از طریق اینترنت ارسال می کنیم جوابی دریافت نمی کنیم

جواب: نمی دانیم این به چه صورت است بنده که سوالاتی که به من داده می شود پاسخ می دهم. البته گاهی ممکن است دیر یا زود داشته باشد ولیکن سوالات پاسخ داده می شود.

پرسش: آیا بهشتیان در بهشت با جسم عنصری خود زندگی می کنند یا با جسم مثالی و عذابی که در جهنم است بر جسم مثالی است یا جسم مادی؟

جواب: این مطلب را مرحوم آقا در معاد شناسی ذکر کردند. خوب است که رفقا و دوستان برای این مطلب به جلد ۵ یا ۶ مراجعه کنند. بر حسب اجمال عرض می کنم در قیامت بدن ما عین همین بدنی که الآن می بینید نیست یعنی با همین وضعیت که فرض

کنید که یک شخصی هشتاد کیلو وزنش است، شصت کیلو است، چهل کیلو است نیست. در روز قیامت بدن ما وزن ندارد. بدن ما در روز قیامت سایه ندارد و همین طور بدن مثالی نیست که آن بدن مثالی فقط یک بدن صوری است و صورت دارد. یک بدنی است (البته این طور هم گفتن غلط است و الا برای تقریب مسئله می‌گوییم) یک آلیاژی است که آن متریالش، آن به اصطلاح موادش، آن موادش با این مواد بدن این دنیا فرق می‌کند با یک خصوصیتی است ولکن عین همین بدن است از نقطه نظر مشابهت.

البته عین هم نیست باز یک تفاوتی دارد یک فرقهایی دارد در روز قیامت، فرض کنید که در این جا انسان وضعیت دخل و تصرفاتش فرق می‌کند. غذایی که می‌خورد و آبی که می‌نوشد و هوایی که استنشام می‌کند. این هوایی که می‌خورد یک ورودی دارد و یک خروجی دارد ورودی آن اکسیژن و ازت و سایر و خروجی آن گاز کربنیک و اینهاست که به واسطه سوختی که در سلولها پیدامی‌شود و غذا

و اکسیژنی که پیدا می‌شود باعث سوخت می‌گردد و همان سوخت به ریه برمی‌گردد و خارج می‌شود. این تفاوت‌هایی دارد در قیامت شما که استنشاق می‌کنید هیچ خروجی ندارد این طور نیست که دم و بازدم داشته باشد. فقط دم دارید؛ بازدم ندارید. غذایی که انسان می‌خورد فقط یک ورودی دارد دیگر خروجی ندارد یا فرض کنید که در آن جا تمام غذاهایی که انسان می‌خورد تبدیل به نور خواهد شد. تبدیل به نور یعنی نه مثل آن چه را که امروزه گفته می‌شود که تبدیل ماده به انرژی در همان فرضیه نه، تبدیل ماده به یک حالت تکامل معنوی. وقتی که انسان غذایی را می‌خورد از میوه‌های بهشتی استفاده می‌کند با خوردن آن میوه بهشتی حال و هوایش می‌بیند فرق کرد. آن فرق کردن همان بازدم آن میوه بهشتی است با خوردن یک میوه بهشتی یا با مصاحبت افراد، اولیاء خدا، مثلاً حورالعین، غلمان در نشستن آنها (که فقط جنبه، جنبه مصاحبت و نشستن است و الّا فکرتان جای دیگر نرود) در همین مسائل و اینها در همین قضیه انسان احساس ارتقاء می‌کند.

وقتی که با رفیقش نشسته صحبت می‌کند می‌بیند

حالش تغییر پیدا می کند. وقتی که یک میوه می خورد می بیند عوض شد. وقتی که با یک بزرگی در آن جا می نشیند و مگر ما نداریم در آن جاکسی که این کار را بکند در کنار مثلاً سفره امیرالمؤمنین است یا مثلاً در کنار جایگاه ما است یا فرض کنید که در خیمه ما است. این بودن در آن جا، یعنی بالا رفتن. یعنی تغییر و تحولات. استفاده از غذاها یعنی عوض شدن حال. نه اینکه فقط مثل اینکه فقط یک گلابی و سیبی بخورد فقط احساس کند که معده او فرض کنید که پر شده و یک لذتی را در دهان احساس کند. آنها اصلاً این طور نیست. آن جا میوه های بهشتی مزه ندارد. طعم خاص شیرینی ندارد. لذت میوه بهشتی و حلاوتش به همان تغییر و تحوّل است که انسان را به واسطه آن خوردن و استفاده از آن میوه به آن حال در می آورد، آن اسمش حلاوت است. آن اسمش شیرینی است. نه اینکه ما یک میوه بهشتی داشته باشیم که یکی شیرین باشد، یکی ملس باشد، یکی ترش باشد مثل قارقوروت و لیموترش ترش نداریم. نمی دانم کسی که از ترشی خوشش بیاید یا

نه ما که از شیرینی خوشمان می آید حالا یکی ممکن است از ترشی و این چیزها فیها ما تشتهیه الانفس این نیست. میوه های بهشتی آن حلاوتی که دارد و شیرینی که دارد همان تغییری است که در نفس انسان ایجاد می کند. حال انسان را عوض می کند، انسان آن احساس شیرینی برای او پیدا میشود نه اینکه واقعاً مثل شیرینی شکر و سیب و گلابی است که در دنیا انسان از اینها استفاده می کند پس هم جسم ما در روز قیامت با این جسم تفاوت می کند. این خصوصیات را دارد و هم نعمتهای الهی در روز قیامت مطابق با همان جسم ما تنظیم شده و بالاتر از این و بالاتر از این در روز قیامت برای اولیاء خدا یک نعمتهایی هست که اصلاً آن نعمتها سیب و گلابی نیست. اصلاً آن نعمتها میوه نیست. اصلاً آن نعمتها جنبه ظاهری و صوری و اینها ندارد. آنها با آن نعمتها که در آیه قرآن هم داریم ولدینا مزید اشاره به آن می کند. با آن جذبه ها و با آن کششها در روز قیامت حرکت و سیر می کنند به طوری که به هیچ وجه حاضر نیستند که از آن مقام خودشان تنزل کنند و با افراد پایینی که با این میوه های بهشتی سر و کار دارند بخواهند

بنشینند، التفات کردید؟! اصلاً آمادگی ندارند که از آن نعمتها به این نعمتهای پایین بیایند پس بنابراین در روز قیامت مسئله تفاوت می کند.

پرسش: آیا فشار قبر بر جسم مادّی وارد می شود یا بر جسم مثالی؟

جواب: فشار قبر بر جسم مثالی است جسم مادی که فشار قبر ندارد. منتهی در بعضی از موارد فشار بر جسم مثالی باعث می شود که بر جسم مادّی هم اثر بگذارد و دیده شده است دیده شده است و کم هم دیده نشده که در بعضی از موارد وقتی که قبر را شکافتند یا وقتی که رفتند سراغ جسدی در تابوتی بوده، در صندوقی بوده آثار آن سوختگی و آثار عذاب را بر بدن این مرده مشاهده کردند. این در همه موارد نیست. در بعضی از موارد است حالا به چه نحو است آن چیزی است که مربوط به آن است.

پرسش: اعیان ثابتہ چیست در صورت امکان توضیح بفرمایید؟

جواب: اعیان ثابتہ خیلی حرف دارد خیلی مطلب دارد. همین بالا جمالش این است که همان حقیقت

وجودی انسان است که آن حقیقت وجودی قبل از این که شکل بگیرد در عالم ملکوت آن به صورت یک واقعیت منحصر به فرد به خود آن شخص حقیقت به وجود می‌آید.

پرسش: طبق مطلب شما که فرمودید در هفته فقط دو بار بیرون برویم آیا مقابله قرآن هم همین قانون را دارد؟

جواب: البته فرقی نمی‌کند بله دو روز در هفته همین طور است. حالا مثلاً راجع به خود قرآن می‌توانیم یک استثنائی باشیم که یک مرتبه اش در هفته به اصطلاح عیب ندارد ولی علی‌کلّ حال آن چه بیشتر مورد توجه است بودن در منزل است آن خیلی مسئله، مسئله مهمی است.

پرسش: دوباره باز در این جا ایشان فرمودند که با توجه به این که من دو روز بیشتر برای مجلس خارج نشویم. در ماه مبارک جلسات ختم قرآن می‌رویم هم به همین مسئله هست یا نه؟

جواب: در ماه مبارک را می‌شود قائل به استثناء شد. و بهتر این است که اگر به جلسات قرآن انسان می‌رود دیگر آن سایر جلسات را نرود مگر همان

جلسه خاص راو از شرکت در بقیه جلسات به اصطلاح خودداری شود.

پرسش: من زادگاهم تهران است و چندین سال هم در تهران زندگی کرده‌ام اکنون به کرج رفتیم و قصد برگشت به تهران هم داریم ولی معلوم نیست کی برمی‌گردیم. حکم نماز و روزه ما چگونه است؟
جواب: نه باید نماز را در تهران و روزه را تمام بگیرید.

پرسش: آقا مگر ما همه از یک مکتب که همان مکتب حضرت علامه است پیروی نمی‌کنیم؟ انشاءالله همه پیروی می‌کنیم پس چرا بعضی زمانی که به آنها سلام می‌دهیم روی برمی‌گردانند و یا از دیگران کدورت به دل می‌گیرند؟

جواب: سوال بنده هم همین است از خود ایشان هم سؤال کنید که چرا این طوری می‌کند.

پرسش: چطور قوه ادراک و عقل خود را بالا ببریم و خود را به بالا ببریم و خودمان را به رشد عقلانی برسانیم؟

جواب: همین مطالبی که عرض کردم خدمتتان

همین خودش نکته است. تبعیت از مطالبی که رسیده
پیروی از مطالبی که به دست ما رسیده. آنها را در
موارد حسّاس، نه در سر سفره و خوردن حلوا و
پلوی زعفرانی نه در موارد شبهه و در موارد خلاف
و در موارد فتنه و در موارد مختلفی که برای انسان
حاصل می‌شود، انسان از آن مبانی تبعیت کند. یک
مثال می‌زنم ما در صحبت کردن برای بقیه خیلی
خوب صحبت می‌کنیم. قشنگ صحبت و نوارمان
یک ساعت می‌آید و الآن که بیش از یک ساعت
است، الآن که ساعت دوازده و نیم است و یکی از
شما که نیست که بگوید ولمان کنید سر زندگیمان
برویم، خلاصه چه کردیم؟ چه گناهی کردیم که
گرفتار شدیم امروز و آمدیم در این جا!!! خوب
خیلی قشنگ صحبت می‌کنیم و اینها زن نباید این
طور باشد مرد نباید این طور باشد فلان کنم ولی
همین منی که صحبت می‌کن اگر همین قضیه‌ای که
دارم. برای شما عرض می‌کنم برای زندگی خود من
اتفاق بیافتد. برای عیالم اتفاق بیافتد. برای فرزندم
اتفاق بیافتد آن جا اگر من عین همینی که دارم به شما
می‌گویم در همان جا اعمال کردم عقل می‌رود بالا.

اگر در آن جا اعمال نکردم چشم پوشیدم حالا این
پسر من است عیب ندارد حالا عروس من است عیب
ندارد. این حرف مال بقیه است حالا دختر من است
عیب ندارد دختر که نداریم فعلاً حالا تا خدا حالا.
پسر ماست فرض کنید که عیب ندارد. حالا این رفیق
و همسایه ماست اگر من بخوامم راجع به همسایه
صحبت می‌کنم این مطلب را بخوامم مطرح کنم
ممکن است از من مکدر شود. همین که می‌گویم
می‌خواهد مکدر بشود این دفعه نه. حالا هی دارم تو
سرش می‌زنم این عقلی که الآن باید رشد کند الآن
دارد بر سرش می‌خورد. این همین جا است. رشد
عقلی این است که آن مبانی که یاد گرفتیم. یکی از
افراد بود، یکی از مخدّرات بود نمی‌دانم الآن در این
مجلس حضور دارند یا ندارند ولی به نحو کلی
می‌گویم. گفته بودم که محیط منزل نباید محیطی
باشد بی حجاب باشد. مسائل نباید مختلط باشد.
ارتباط پسر و دختر نامحرم نباید باشد اینها مسائلی
است که جزو مبانی ما است و ما روی این مبانی
پافشاری می‌کنیم و می‌ایستیم به نحو احسن نه به

نحو خیلی حاد و شدید اینها به نحو ولی وقتی که احساس شد که نه افراد عناد دارند و افراد خلاصه نمی‌خواهند روی مطالب حرکت کنند دیگر در آن جا صورت مسئله فرق خواهد کرد و طبعاً ارتباط انسان تغییر پیدا خواهد کرد.

یکی از همین مخدّرات بود که به بنده تلفن کرد که پسر من، دختر من می‌گویند که چرا دختر عمّه، دختر خاله ما می‌آیند این جا بگیریم بنشینیم صحبت کنیم و حرف بزنیم شما نمی‌گذارید ارتباط را می‌بندید. می‌گفتند که این حرفها به ما گفته شده و نمی‌شود. آمد به من تلفن زد و گفت چه کنیم؟ گفتم خانم مطلب ما همین است به خاطر شما حرفم را تغییر نمی‌دهم. صحبت کردن دختر و پسر بزرگ با نامحرم حرام است و نباید انجام شود، باید جلوگیری کنیم. من نمی‌دانم حرام، حرام است حالا چه کنیم؟ من نمی‌دانم بروید با افراد دیگر مشورت کنید. آن چه که به نظر من می‌رسد این که این را انجام بدهید و ظاهراً این مسئله اتّفاق افتاده بود و آنها از منزل رفته بودند و از این مادر قهر کرده بودند از منزل رفته بودند و مضطرب شده بود و تلفن کرده بود و بنده

گوشی را برنداشتم و اهل بیت گوشی را برداشته بودند و گفته بودند. من گفتم صحبتی ندارم من چه کنم؟ رفتند که رفتند بنده چه کنم. صحبت بنده این است یا افراد که از بنده مطلبی را سؤال می کنند یا آمادگی دارند که برای اینکه انجام بدهند یا ندارند سؤال نکنند. من حرفم را تغییر نمی دهم. من حرفم را عوض نمی کنم. من استثناء در صحبت خودم بر نمی دارم. ببینید اینجا همین مطلب است. اگر شما در این جا کوتاه آمدید پس بنابراین صد سال که سهل است عمر نوح بکنید همین طور مانندید. اگر نه، آمدید با این قضیه مقابله کردید. من نمی گویم انسان فحش بدهد داد و بیداد و بزند و فلان کند نه این وضعیت خودش را ادامه بدهد. اهالی احساس کنند که در این محیط منزل باید محیط، محیط دینی باشد. محیط شرعی باشد. محیط الهی باشد و قدمشان هم روی چشم. این چه اشکالی دارد؟ چرا افراد باید این قدر بی انصاف باشند که برای فردی که می خواهد در راه خدا و در راه دین برود برای او اجازه بیان مطلب ندهند و تمام حق را برای خودشان قرار بدهند که

می‌خواهند خلاف حرکت بکنند. به جای این که کار به عکس باشد و حق را به او بدهند و زمینه را برای او فراهم بکنند خیلی بی‌انصافی می‌خواهد که انسان به دیگران بگوید تو باید از راه خلاف من تبعیت کنی چرا؟ تو بیا تبعیت کن. حالا چه می‌شود؟ حالا چه می‌شود فرض کنید که بیایی در خانه بنشینی و چادر سرت باشد.

نمی‌گویم چادر سرت باشد چون چادر را ما حجاب نمی‌دانیم حجاب پوشش است. چه با چادر چه با غیر چادر. کسی چه اشکال دارد که یکدانه چارقد سرت بیاندازی و بیایی و صحبت هم بکنی. صحبت تحریکی نباشد، عادی باشد گرچه در همان حد هم صحیح نیست و جایز نیست. بالاخره همین مقداری که فرض کنید که انجام می‌شود چرا چه اشکال دارد؟ بنده در یکی از چند سال پیش به عنوان سفر در لبنان بودم یک روز می‌خواستیم جایی برویم یک مخدّره‌ای در آن جا بود که خواهر عیال منزلی بود که ما در آن منزل بود. او بی‌حجاب بود از فرانسه آمده بود و می‌خواست همین طوری با ما بیاید. رو کردم به صاحبخانه گفتم اگر او بی‌حجاب بخواهد

بیاید من نمی‌آیم. در صورتی که او بخواهد با حجاب باشد بیاید. آمد رفت و به او گفت جواب از او آورد که می‌گوید که من نمی‌توانم چارقده سرم بیاندازم، نمی‌توانم چارقده سرم بیاندازم. گفتم برو به او بگو اگر می‌گرن داشته باشی و دکترها بگویند که باید فرض کنید که چارقده سرت بیاندازی و آلا تبدیل به سرطان و تومور می‌شود باز هم این بهانه را در می‌آوری؟ یا این که نه به جای چارقده گونی در کلاهات می‌کنی؟ روی سرت لحاف می‌اندازی؟ چطور شد موقع آمدن بیرون و خداو پیغمبر که شد بنده نمی‌توانم ولی اگر به اندازه آن تومور و اینها که هیچی یک خال بگویند در کلاهات درآمده، یک لحاف کرسی روی سرت می‌اندازی هیچ آن جا مسئله و مشکل نداری. هیچی همین بنده خدا آمد چارقده سرش انداخت نه سردرد گرفت و نه طوری شد و نه مسئله‌ای انجام شد. ببینید خودمان بهانه در می‌آوریم. خودمان نمی‌خواهیم و آلا خوب نه چه اشکال دارد یک شخصی بیاید در منزل در محیط بیرون هستی با حجاب، بی‌حجاب هستی خودت

می‌دانی و خدای خودت ولی در این محیط که هستی باید با حجاب باشی چه اشکال دارد؟ قدمت روی چشم بلند شو بیا، مسئله‌ای نیست و مطلبی نیست.

علی‌کلّ حال انسان باید خودش با این مسئله‌ای که انجام می‌دهد آن نفس خودش را تقویت کند. وقتی که نفس تقویت شد، عقل تقویت شده. پس نتیجه می‌گیریم که در موارد عادی انسان عقلش رشد نمی‌کند. کی عقل رشد می‌کند؟ وقتی انسان در جریانات مختلفی که قرار بگیرد و در آن جریانات مجبور است که به مبانی عمل کند آن موقع است که حرکت می‌کند و رشد می‌کند و به آن مرتبه عقلانی می‌رسد.

دیگر خیلی عذر می‌خواهیم و معذرت می‌خواهیم از دوستان و رفقا. انشالله امیدواریم دیگر این دفعه این نوشته‌ها را گم نکنیم و آنهایی هم که می‌آیند بالا و اسباب و اثاثیه ما را دست می‌زنند هر چیزی را سر جایش بگذارند که ما این قدر دنبال این نوشته‌ها این طرف و آن طرف نگردیم.

پرسش: در بعضی از جاها بعد از مقابله قرآن سخنرانی هم هست و بعد هم نماز اقامه می‌شود آیا

می‌شود شرکت کرد؟

جواب: یک مطلبی به شما بگویم و این قدر از این سؤالات را نکنید و آن مسئله این است قضیه بعضی از این سؤالات قضیه چارقد سر کردن همان خانم است. ما یک مطلبی را خدمت رفقا گفتیم و در بیان این مطلب خیرشان را خواستیم نمی‌گوییم که آی نسبت به این مطلب یقین داریم و همین است و نمی‌گوییم که در این هم اشتباه کردیم آنی را که ما از بزرگان دیدیم و از بزرگان شنیدیم امیدواریم بدون این که در آن دست ببریم همان جور بیاییم منتقل کنیم. دیگر این ور کردن و آن ور کردن در کار ما نیست، التفات کردید؟ متوجه می‌شوید چه می‌گوییم؟ بنده عرض کردم قرائت قرآن عیب ندارد تمام شد. حالا هی سخنرانی بعدش هست. چایی آن ورش می‌دهند، نمی‌دانم آن ورش کلاس می‌گذارند، آن ورش نمی‌دانم خیمه شب بازی می‌کنند. این چیزها را بنده نمی‌دانم! بنده آمدم در یک قضیه‌ای آمدم گفتم که رفقا برای ماه رمضان به مسجد بروند این مطلب را گفتم. درست شد؟ تمام شد! بعد چه

شنیدیم آقا بعضی‌ها از خانه نمی‌توانند در بیایند خوب نمی‌توانند در بیایند در نیایند بعضی‌ها راهشان با فلان مسجد دور است بعضی‌ها نمی‌دانم در نمی‌دانم آن جا این هستند بعضی‌ها آن هستند. ما این حرفها را روی طاقچه گذاشتیم، ما این حرفها را گذرانیدیم. التفات کردید؟! این مطالب را گذرانیدیم. یک حرف می‌زنیم آقا برای ماه رمضان مسجد تمام شد. نمی‌خواهید بسیار خوب در خانه خودتان مجالس احیا برپا کنید و مجالس بگذارید، کلاس بگذارید. احیا بگیرید هر کسی هر کاری می‌خواهد بکند، بکند. هر چیزی دیگر اگر این کار را کردید ده سال دیگر نیاید به آقای تهرانی بگویید آقا ما ده سال است ایستاده‌ایم سر جایمان روز قیامت دیگر حق دارید بیاید جلوی پدر ما را بگیرد که این پسر شما ما را به نحوی راهنمایی کردی که نتوانستیم استعدادهای خود را به فعلیت برسانیم تمام همه متوجه شدید یک صلوات بفرستید.

انشاءالله امیدواریم که در جلسه بعد به سایر مطالبی که مخدّرات این مطالب را فرمودند که واقعاً مطالب، مطالب عالی و مطالب راقی است به آنها هم

برسیم. و بنده امروز قصد داشتم که بیشتر به همین مسائل رسیدگی کنم منتهی علی کلّ حال مسائلی که هست و مطالبی که هست و صحبت‌هایی که مقتضای یک همچنین زمانه‌ایی است و باید نسبت به آنها دقت کافی را انسان انجام بدهد که نه به راه چپ برود و نه به راه راست برود. نه تندروی کند و نه کندروی کند و نه دل و دین به این و آن بسپارد و نه گوش خود را به هر صدایی بسپارد اینها مطالبی بود که به نظرم رسید که شاید مناسب باشد که این مطالب را خدمت رفقا و خدمت دوستان عرض کنم. از اطلاع مجلس خیلی عذر خواهی می‌کنم انشاءالله ما را هم مورد عفو و حلالیت خودتان قرار بدهید و از همه التماس دعا داریم.